۲/۰۰۰
بازنگری شده
باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۶۲۶۴

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۰ گ ۳۱۲ د ۲۹۷٫۸۳ مرجع ☐

سرشناسه: داور شیرازی، مفید بن محمد نبی، ۱۲۵۱ـ ۱۳۲۵.

عنوان قراردادی:

عنوان: گنج گوهر

شرح پدیدآور: تالیف شیخ مفید متخلص به داور ابن مرحوم میرزا محمد نبی شیرازی

کاتب: محمد القدسی الحسینی تاریخ کتابت:

محل نشر: شیراز ناشر: مطبع محمدی تاریخ نشر: ۱۳۲۰ ق

صفحه شمار: [۷۹] ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲ × ۱۴ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: مرحوم آیة الله شمس الاشراق تاریخ ثبت: بهمن ۸۶

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. عرفان. ۲. شعر فارسی ــ قرن ۱۳ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. قدسی حسینی، محمد، کاتب. ب. شمس‌الاشراق، محمدحسن، اهداکننده. ج. عنوان.

فهرستنگار: ملک‌زاده تاریخ فهرستگاری: اسفند ۸۶

ش ا... آفاق نما ک
AFAGHNAMA
سخنسرای ایرانی

الا ان حزب الله هم المفلحون

حسبی الله

این نامه که نام اوست گنج گوهر صد بار تو را ز گنج گوهر بهتر

موسسه روح الاشراق
وقف خاص
کتابخانه عمومی
تأسیس
در قریه ور آباد کمره خمین

آفاق نما
AFAGHNAMA
سخنسرای ایرانی

هو الله تعالی شانه

این کتاب مستطاب گنج گوهر
که مشتمل است بر معارف و حقایق از
تألیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی جامع
معقول و منقول حاوی فروع و اصول
جناب شیخ مفید متخلص به عنبر
ابن مرحوم میرزا محمد بینی
شیرازی است

در هر سطرش هزار معنی مضمر از شیخ مفید داور دین پرور

سنه ۱۳۱۹

ش ا... آفاق نما ... ک
AFAGHNAMA
سخنسرای ایران

موسسه روح الاشراق
وقف خاص
کتابخانه عمومی
تاسیس ۱۳۶۱
در قریه ورآباد کمره خمین

گنج گوهر

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش هست مخصوص خدائی　　که نبود نزد او صبح و مسائی
ثنا او را سزا باشد که یکتاست　　ز هر نقص و ز هر عیبی مبراست
ز حکمت ماسوی را آفریده　　بهر یک بی عدد فیضش رسیده
چو هر کس را بسویش ره نبودی　　رسل را رهبر شان رهبر نمودی
محمد را بر ایشان سروری داد　　که بر روحش درود بی عدد باد
پس آنگه برگزاید اوصیایش　　که از ایشان بود برپا لوایش
خصوصا سرور اصحاب ایقان　　علی مرتضی مشکوة ایمان

در بیان سبب نظم کتاب و تسمیه آن و ذکر نام و تخلص ناظم

یکی

قوله ۱ یکی از دوستان
مراد از دوستان فضلا جناب [illegible]
الحاج شیخ بهاء الدین العاملی [illegible]
الفضلا الاعلام [illegible]
۳ قوله [illegible]
الحاج شیخ [illegible]
قوله ۲ [illegible]
[illegible]

یکی از دوستان اصرار بسیار — همی کردی بدین بی ارج و مقدار
که کمتر بنده رب مجید است — تخلص داور و نامش مفید است
که قدری زآنچه بر من گشته معلوم — ز آیات حق و اخبار معصوم
ز توحید و ز انواع معارف — که میباید بدانها بود عارف
کشم در رشته نظم و پس از آن — دهم شهرتش نیز از لب عرفان
چو توفیق خدایم گشت انباز — نمودم آنچه را میخواست آغاز
بپایان چون رسید آن نامه تحریر — نهادم نام او را کنج گوهر

در ذکر بعض از معارف که تعلق دارد بحضرت باری جلت عظمته

دلالت میکند بر ذات بیچون — همان ذاتی که از حد است بیرون

اشاره است بفقره دعائی که از امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است
که یا من دلّ علی ذاته بذاته و هر کس آن را بمذاق خود معنائی کرده جمله آن معانی که
بمذاق اهل ظاهر است آنکه معرفة الله فطری است یعنی افاضه معرفت
خود را بعباد بذات خود کرده بدون واسطه غیر با آنکه اسباب معرفت
خود مانند عقل و سایر آلات و ادوات را خود در ایشان ایجاد کرده تا باعث

نیز

قوله
یا من دل علی ذاته
بذاته فی هذا الکلام رد
علی من انکر استعمال
الذات فی الله تعالی استنادا
الی ان الکلمة مؤنثة فلا تطلق
علیه تعالی و بعضهم
انکر الذاتی فی النسبة الی
الذات اذ النسبة الیه
ذوی واجیب عن الکلمة
بان لفظة ذات و ان کانت
فی الاصل بمعنی الصاحبة
والتاء فیها للتانیث لکن
لوحظ فی التاء جهة البدلیة
عن اللام المحذوفة ولذا
جعلت ممدودة مثل تاء
اخت و بنت و صارت
جزء للکلمة و اعرب اللفظ
بالحرکة و قیل فی النسبة الیه
ذاتی ولهذا قد یستعمل بمعنی
النفس والحقیقة ملاحظة
معنی الوصفیة و یجوز
استعماله فی الله تعالی بهذا
المعنی وقد وقع اطلاق
ذات الله فی خطب
المعصومین علیهم السلام
وفی الاخبار والادعیة
کثیرة فلا مجال للانکار
منه

شناخت او کردد و بعضی چنین گفته که عقل بهر دلیلی استدلال کند باو
مادام که ودیعه نگیرد از حول الٰهی و عاریه نستاند از قوت او و اکتحال ننماید
بنور او هیچ نشناسد چنانکه شاعر گفته

اذا رام عاشقها نظرة ولم يستطعها فمن لطفها
اعارته عينا رآها بها فكان البصير بها طرفها

و باین معنی نظر میکند آنچه بعضی گفته که مراد در الحمد لله قدر مشترک
میان محمودیت و حامدیت است که لا حول ولا قوة الا بالله پس بقوت
عقل من حیث هو ممکن نیست که تخطی کنند بسوی ما فوق عالم عقل
و جسم بلکه باید این امر بقوتی باشد مستعاره و چشمی مستدان از جناب
اقدس او شعر

تا کنم شق پرده پندار را پس بچشم یار بینم یار را

و از معانی آن فقره این است که از خامس اصحاب کسا در دعا
منقول است که أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون
هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک او متی

ایکون لغیرک من الظهور الخ و فی دعاء ابی حمزة الثمالی بک عرفتک وانت دللتنی علیک ودعوتنی الیک ولولا انت لم ادر ما انت وقیل فی بیان الغیرک الخ فان الظهور هو الوجود والوجود الذی یضاف الی الغیر مضاف الی الله اولا فان نسبة الوجود الی الفاعل بالوجوب والوجدان والی القابل بالامکان والفقدان ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله منه

بعد ..

بَعَدَتْ حَتّی تکون الآثارُ هِیَ الّتی تُوصِلُ الیکَ عَمِیَتْ عَینٌ لا تراکَ و

لا تزالُ عَلَیها رقیباً وَخسِرَتْ صَفقةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصیباً

و شاعر گفته

بیت

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید ازوی رخ متاب

بوحدانیت خود ذات سبحان شهادت میدهد در نص قرآن

اشاره بآیه کریمه شهد الله انه لا اله الا هو است و بعضی در بیان این شهادت گفته

شهادة الحق للحق حق باین معنی که شاهد و مشهود علیه و شهادت یکی است و

آن حق است که تعدد و تکثر در او نیست فشهد بانه هو وان لا اله الا هو و بعضی

از اهل تفسیر گفته که بیان کرد وحدانیت خود را بنصب دلائل داله بر آن

و انزال آیات ناطقه بآن پس شهد بمعنی بیّن و اعلم است چنانکه گفته می شود

شهد فلانٌ عِندَ القاضی ای بیّن و اعلم لِمَن الحق و علی مَن هو

بیت

بقلب اولیا اشراق انوار کند تا وحدتش گردد پدیدار

اشاره بفقرهٔ از دعای خامس اصحاب کساست که الهی انت الّذی

اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدوک و انت الذی

بیت

قوله صفقة عبد الخ صفقه بفتح صاد یکبار دست زدن در بیع و قال بعض اهل اللغة فی الدعاء اعوذ بک من صفقة خاسرة ای بیعة خاسرة یقال صفقت له بالبیعة صفقا ای ضربت بیدی علی یده و کانت العرب اذا وجب البیع ضرب احدهما یده علی ید صاحبه ثم استعملت فی العقد فقیل بارک الله لک فی صفقة یدک و اهل صفقتک ای اهل عهدک و میثاقک منه

قوله آفتاب آمد الخ یعنی انه برهان علی نفسه و کذلک الله تعالی برهان علی نفسه قیل و ذلک لانه الوجود الحقیقی و هو یدل علی الوجود الذاتی اذ المقابل غیر قابل للمقابل فالبیاض لا یقبل السواد و بالعکس فکذا الوجود لا یقبل العدم و کل حقیقة یمتنع علیه العدم فهو واجب الوجود بالذات فذاته بعنوان الوجود و لیست علی ذاته

ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی احبوک یعنی خدایا توآنکسیکه اشراق
کردی نورها را در دلهای اولیای خود تا شناختند و توحید کردند ترا
و توآنکسیکه زایل نمودی غیرها را از دلهای دوستان خود تا دوست داشتند ترا

شعر

خانه دل نیست جای صحبت اغیار　　دیو چو بیرون رود فرشته درآید
شریک ار بود بهر ذات قهار　　در این عالم هم او میداشت آثار

اشاره بکلام معجز نظام امیرالمؤمنین است در نهج البلاغه که بفرزند خود امام حسن فرمود یا بنی لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرایت اثار ملکه و سلطانه ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه اله واحد کما وصف نفسه و در این کلام اشاره است بآنکه هرکس از انبیا و صاحبان کتب منزله آمده ادعا نمود استناد بخدای واحدی که استناد کرده است باو دیگری و اگر در وجود دو واجب بود هرآینه مخبری هم از جانب او خبر میداد بوجود و حکم او اگر گوئی که احتمال میرود که در وجود واجب دیگر باشد که کسی باین عالم نفرستد و تاثیر و تدبیر در آن نکند بلکه ارسال رسل و انزال کتب

وتاثیر وتدبیر در عالم دیگر کند یا اصلا نفرستد و نکند جواب آنکه این همه است
فاسد بجهت آنکه وجوب اقتضای علم وقدرت وغیر آنها از صفات
کمالیه میکند و با اتصاف باین صفات محال است عدم اعلام ونشر
آثار بحیثیتی که بما برسد وبعضی باین قسم آن کلام معجز نظام را تفسیر کرده که اگر
خدای دیگر جز حق تعالی بودی هر آینه شریک او بود زیرا که او نیز واجب
الوجود بالذات میبود و هر نسبتی که ممکنات بحق تعالی دارند باو نیز میداشتند
ونسبت هر دو نیز بممکنات علی السواء بود و یکی را اختصاص ببعضی از آنها
بدون دیگری نبود تا ترجیح بلا مرجح لازم آید پس او را نیز رسل وکتب بودی
زیرا که بر حکیم علیم قدیر واجب است فرستادن رسل چنانکه در مباحث
نبوت مذکور است پس خالی ازین نیست که رسل او با رسل حق تعالی
متحدند یا متغایر اول باطل است بجهت آنکه تمام رسل بوحدانیت و یکتائی
حق تعالی خبر داده اند و بسبب ظهور معجزه از ایشان مخبر صادق اند و کذب
بر ایشان روا نیست دوم هم باطل است زیرا که احدی از رسل نیامده
که از خدای دیگر خبر دهد بلکه خبر دادن هر رسول مشتمل است بر نبودن

خدای دیگر چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما قلت و لا قال النبیون
من قبلی مثل قول لا اله الا الله الی غیر ذلک من التفاسیر لکلامه علیه السلام

خفا گر دارد از فرط ظهور است	چو غایب بودن او گر حضور است

از خامس اصحاب کسا مروی است که در دعا فرمود کیف تخفی و انت
الظاهر ام کیف تغیب و انت الحاضر قال الشاعر

خفی لافراط الظهور تعرضت	لادراکه ابصار قوم اخافش
وحظ العیون الزرق من نور وجهه	لشدته حظ العیون العوامش

وقال الآخر

لقد ظهرت فلا تخفی علی احد	الا علی اکمه لا یعرف القمرا
ای تو مخفی در ظهور خویشتن	وی رخت پنهان بنور خویشتن

وبعضی از عرفا گفته ما ظهر شیء من المظاهر الا و قد احتجب به و ما احتجب
بشیء الا و قد ظهر فیه و دیگری گفته نشاید که غیری او را حجاب آید چو حجاب
محدود باشد و او را حد نیست شعر

جهان جمله فروغ نور حق دان	حق اندر وی ز پیدائیست پنهان

قوله خفی الخ اخافش جمع اخفش است و آن بمعنی ضعیف چشم که از روشنی آفتاب تاب نیاورد و قال بعض اهل اللغة الخفش صغر فی العین و ضعف فی البصر خلقة و قد یکون الخفش علة و هو الذی یبصر الشیء باللیل و لا یبصر بالنهار و یبصره فی یوم غیم و لا یبصره فی یوم صاح و زرق بضم اول از زرقت بمعنی میل سیاهی چشم بکبودی یا سبزی یا زردیست و زرق در قول خدای تعالی و نحشر المجرمین یومئذ زرقا بعمی یعنی کورها ترجمه شده و عوامش جمع عامش است و آن از عمش بمعنی ضعف دیدن با سیلان اشک از چشم در اکثر اوقات است منه

قوله الا علی اکمه اکمه یعنی کور مادرزاد است قال الله تعالی و تبرئ الاکمه والابرص منه

بود در غیبت آن غیر محدود   چو اندر حضرتت بی فرق موجود

اشاره است بحدیثی که در مصباح الشریعه در تفسیر قول حق تعالی الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرموده ای موجود فی غیبتک و حضرتک و مراد از این کلام آنست که حق تعالی محیط و ناظر بسوی تو و حاضر در نزد تو است در حال غیبت تو بمشغول بودن قلب بکثرات و غفلت از واحد من جمیع الجهات و در حال مشاهده تو او را بکشف حجب و استار و دیدن یار را بچشم یار کما قیل فهو موجود و حاضر و ناظر الیک ما دمت غافلا و ذاهلا عنه تعالی و ما دمت حاضرا و متوجها الیه

صفات حق تعالی عین ذات است   احد بود اگر با او صفات است

یعنی اگر او را صفات زائد بر ذات باشد لازم می آید تثنیه و تجزیه او چنانکه در نهج البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت او تصدیق باو و کمال تصدیق باو توحید او و کمال توحید او اخلاص از برای او و کمال اخلاص از

برای

وکمال معرفت آنست که بکمال معرفت او تا نفی صفات ازو نتیجه میدهد او نفی صفات است ازو و این باصطلاح علمای منطق قیاس مفصول النتایج است [illegible]

برای او نفی صفات است از او بجهت گواهی دادن هر صفتی باینکه آن
غیر موصوف و گواهی دادن هر موصوف باینکه آن غیر از صفت است
پس کسیکه وصف کند خدا را قرین کرده است او را و کسیکه قرین کرده است
او را تثنیه کرده است او را و کسیکه تثنیه کرده است او را تجزیه کرده است
او را و کسیکه تجزیه کرده است او را پس جاهل شده است او را و بعضی در معنی
بودن صفات او عین ذات [illegible] گفته که مترتب می شود بر ذات
احدیت او همین همه [illegible] که مترتب میشود بر ذات و صفتی مثلا ذات تو
در انکشاف [illegible] اشیا بر تو از [illegible] نیست بلکه محتاج است در آن بسوی صفت
علم که قائم باشد بتو بخلاف ذات حق تعالی که محتاج نیست در دانستن
اشیا بسوی صفتی که قائم باو باشد بلکه کل مفهومات منکشف است از
برای او لاجل ذاته پس ذات او باین اعتبار حقیقت علم است و همچنین است
حال در قدرت و مرجع این بیان بسوی نفی صفات است با حصول
نتایج آنها و این است مشار الیه در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
در نهج البلاغة

غلط
دی ۱۰۱

خلایق را خدای فرد امجد — پدید آورده بر انواع بیحد
که تا داند هر آنکس کو بصیر است — که ذات او بهر شیئی قدیر است

این دو بیت اشاره است بحدیثی که در کتاب علل از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که حسن بن علی بن فضال از آن حضرت عرضه داشت که چرا حق تعالی خلق را بر [illegible] مختلفه [illegible] و آن را بر نوع واحد نیافرید فرمود تا [illegible] نشود در وهمها که او عاجز است و واقع نشود صورتی در وهم احدی [illegible] آن صورت خلقی را تا نگوید کوینده [illegible] آنکه خلق کند صورتی چنین و چنان را [illegible] اینرا مگر آنکه موجود است در خلق او پس میداند بنظر بسوی انواع خلق که او بر هر چیز تواناست و باین حدیث بعضی استدلال کرده باینکه آنچه در ذهن در آید ظل شی خارجی است

کلام الله حادث نی قدیم است — کسی کو غیر از این گوید سقیم است

دلیل بر حدوث کلام حق تعالی آیه کریمه ما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث است

قوله حسن بن علی بن فضال عن ابی محمد الحسن بن علی وقد سئل عن کتب بنی فضال فقال علیه السلام خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا انتهی ادام الله تعالی عمره

چه مراد از ذکر قرآن است بدلیل انه لذکر لک ولقومک و بعضی قائل
بکلام ذاتی شده اند مثل علم ذاتی و قدرت ذاتیه و این مخالف با اخبار
معصومین است چنانکه در خبر است که ابو بصیر بحضرت صادق علیه
السلام عرض کرد فلم یزل الله متکلما آن حضرت در جواب فرمود بدرستیکه
کلام صفت حادث است و ازلی نیست بود حق تعالی و متکلم نبود
و این بجهت آن است که مقصود از متکلم من اوجد الکلام است پس
تسمیه حق تعالی بمتکلم بسبب ایجاد اوست کلام را چنانکه از بیان
موسی علیه السلام در خبر کرده این لامحالة

ارادت در صفات حق یکجا　　بجز فعلش نباشد نزد دانا

اشاره بحدیث صفوان بن یحیی است که گفت بحضرت موسی بن
جعفر علیه السلام عرض کردم که خبر بده مرا از اراده حق تعالی و از اراده
خلق فرمود اراده از خلق ضمیر یعنی تصور فعل است و آنچه ظاهر می شود
بعد از آن از فعل واما از خدا پس اراده او احداث اوست لاغیر
بجهت آنکه او تروی و همت و تفکر نمی کند و این صفات از او

منفی

منفی است و اینها صفات خلق است پس اراده از فعل است
میگوید از برای شیء باش پس میباشد بدون لفظ و نطق بزبان و همت
و تفکر و چگونگی از برای فعل او نیست و در روایت عاصم بن حمید است
که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که لم یزل الله تعالی
مرید است فرمود که مرید نمی باشد مگر که مراد با او باشد لم یزل الله
عالماً قادراً ثم اراد و الی غیر ذلک من الاخبار و بعضی تفسیر کرده اند
قول حق تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون را که آن [illegible]
و اینکه اراده حق تعالی نفس [illegible] است [illegible]
برین احادیث از اهل بیت علیهم السلام

خدا که مبدا خلق و واجب است | ز نور و ظلمت ورا بسی حجاب است
یکی ز آنها برافتد گر از آن رو | بسوزد هر چه میباشد بجز او

از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که بدرستیکه از برای خدای تعالی
هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر یکی از آنها برداشته شود
هرآینه میسوزد انوار روی او آنچه را که منتهی میشود بآن چشم او از خلق او

بعضی

بعضی توجیه این حجب را بملائکه نموده و بیان آنکه حکیم هرگاه سبب را ضعیف

بیند قرار میدهد با او چیزی را که تقویت نماید او را تا قادر شود بر مسبب او

و هرگاه مسبب را از مباشرت سبب ضعیف بنگرد قرار میدهد با او

حجابی را که حجب کند قوت سبب را تا مسبب محترق نشود و ملائکه

از قسم ثانی اند پس ایشان حجب اند و افعال حق تعالی سبحات اند و چون

بر این توجیه وارد می آید که ظلمت با حجب منافات دارد با آنکه مراد از حجب

ملائکه باشد بعضی گفته اند که ملائکه همه نورانی اند جواب گفته که ملائکه نور نورانی

و ملائکه ظلمت ظلمانی و ملائکه نور در نهایت حسن و جمال مثل رضوان و ملائکه

عذاب در غایت قبح و کراهت مثل مالک و نکیر و منکر و نیز اراده میشود

بنور ملائکه عقلانی مجرد و بظلمت ملائکه جسمانی مادی الی غیر ذلک و توجیهات

دیگر از برای این حدیث نیز هست که بعضی از آنها را در کتاب [illegible] آورده ام

بود از بهر حق اسما بسیار — که دارد هر یکی بسیار آثار

از جناب باقر علیه السلام از آبا خود از حضرت رسول الله صلی الله

علیه و آله روایت شده که بدرستیکه از برای خدای تعالی نود و نه

العشرون فی السبعین ... و فی کل منها مظهر للاسماء الحسنی ... سبعین الف ... حجب نورانیة و ما بینها حجب ظلمانیة

قوله بود از بهر حق اسما بسیار

قیل ان اسمائه تعالی اما یدل علی الذات فقط من غیر اعتبار امر او مع اعتبار ... او سلب ... فالقسم الاول ما یدل علی الذات فقط و هو لفظ الله فانه اسم للذات الموصوفة بجمیع الکمالات الربانیة المتفردة بالوجود الحقیقی و یقرب منه الحق اذا ارید به الذات من حیث واجبة الوجود و الثانی ما یدل علی الذات مع اضافة ... فانه بالاضافة الی ... تعلقت به القدرة ... و العالم فانه ایضا اسم للذات باعتبار انکشاف الاشیاء لها و الثالث ما یدل علی الذات باعتبار سلب الغیر عنه کالواحد باعتبار سلب النظیر و الشریک و الفرد باعتبار سلب القسمة ... و الرابع باعتبار الاضافة و السلب معا کالحی فانه المدرک الفعال الذی لا یلحقه الآفات ... باعتبار ... و عدم فوت شیء ... امیر المؤمنین ... اسم ... الاسماء الحسنی علی الائمة علیهم السلام

اسم است که صد اسم مگر یکی باشد کسیکه احصا کند آنها را داخل میشود
جنت را و آن اسما اینهاست الله لا اله الا هو الواحد الاحد الصمد الاول
الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع البارئ
الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب
الحمید الحفی الرب الرحمن الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل
العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم
الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات
المجید المولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی
کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی
الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق
خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی و در خبر
دیگر است که هر که حق تعالی را باین اسما بخواند دعای او را مستجاب
کرده اند و اگر احصا کند آنها را داخل بهشت شود و شیخ صدوق گفته
مراد از احصا احاطه بآنها و وقوف بر معانی آنهاست نه شمردن آنها

الرحیم
الذاری الرازق الرقیب
الرؤف الرافع السلام
المؤمن المهیمن العزیز
الجبار المتکبر
السید السبوح
صح

[illegible]

تمام شده در این مقام سخن بسیار است که این کتاب گنجایش آن ندارد

اگر قصد [illegible] خواهی یا هو یا من لا هو الا هو گو

اشاره بحدیثی است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود یکشب پیش از

واقعه بدر خضر را در خواب دیدم پس گفتم که بیاموز بمن چیزی را که نصرت

یابم از آن بر دشمنان خضر گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو پس چون صبح کردم

حکایت کردم آنرا به پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمود که آموخته

شدی یا علی اسم اعظم را [illegible] بر زبان [illegible] در روز بدر و آن حضرت بسیار میخواند

قل هو الله احد را بعد از [illegible] باز خواند [illegible] میگفت یا هو یا من لا هو

الا هو اغفر لی وانصرنی علی القوم الکافرین و بود آن حضرت که میخواند

این را در صفین و مطارده میکرد پس عمار یاسر عرض کرد ای امیر المؤمنین

این کنایات چیست فرمود اسم اعظم خدا و عماد توحید است و از حضرت

باقر علیه السلام در تفسیر سوره توحید مروی است که هو اسمی است مکنی

به و مشار الیه است بر معنی ثابت و واو اشاره است بغائب از حواس

چنانکه هذا اشاره است بسوی شاهد در نزد حواس بیان این آنکه کفار تنبیه

کردند

ثم قرء شهد الله انه لا اله الا هو الی آخر الآیه ثم نزل فصلی اربع رکعات قبل الزوال منه

اوام الله بقائها عمر او دنیا

قوله که آموخته شدی اسم اعظم را الخ قیل اذ الهویة هی حقیقة الوجود الصرف من دون اشعار فیها بتعین اصلا ولا هو الا هو ای الوحدة والتشخص الالهی منطویة فی وحدته الحقة التی لا ثانی لها فی الوجود والتشخص اذ الوحدة والتشخص انما هما بالوجود الحقیقی منه

اشاره شده است بآن بسوی غائب پس صحیح

کردند بر خدایان خود بحرف اشاره بسوی شاهد مدرک پس گفتند بذه

الهتنا المحسوسة المدرکة بالابصار پس اشاره کن یا محمد بسوی خدای خود که

میخوانی خلق را بسوی او تا به بینیم و ادراک کنیم او را و حیران نشویم در او

پس نازل کرد خدای تعالی قل هو الله احد را [illegible] ها تثبیت است از

برای ثابت و واو اشاره است بسوی غایب از درک ابصار و لمس

حواس و بدرستیکه حق تعالی متعالی است از دیده شدن بلکه او دراک

کننده است ابصار را و ابداع نماینده است حواس را

چو کیف و این را حق کرده [illegible] و مبرّا

در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] حق تعالی فرمود

کیف الکیف فلا یقال له کیف و این الاین فلا یقال له این هو منقطع

الکیفوفیة و الاینونیة یعنی حق تعالی خلق کرد کیف و این را پس دامان کبریای او

بلند تر است از آنکه غبار کیفوفیت یا اینونیت بر او نشیند و در نهج

البلاغه است و من قال کیف فقد استوصفه و من قال این فقد حیّزه و از

حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود و کیف اصفه

بکیف

مدرک حسی

اقول و بهذا یضعف توجیه قول استشهاد علیه

موضع اختلاف

بالكيف وهو الذى كيف الكيف حتى صار كيفا فعرف الكيف بما كيف
لنا من الكيف ام كيف اصفه باين وهو الذى اين الاين حتى صار اينا فعرف
الاين بما اين لنا من الاين و در حديث ديگر آمده كيف اصف ربى بالكيف
والكيف مخلوق والله تعالى لا يوصف بخلقه و در دعاى صباح است
تنزه من مجانسة مخلوقاته بل عن ملائمة كيفياته اى عن موافقتها قيل ضمير كيفياته
يمكن ان يعود الى المخلوق الذى هو مفهوم مخلوقاته والاولى ان لا ينفك
الضمير ويرجع الى الله ... المعلولية والمملوكية انتهى اقول ويمكن
ان يكون بحذف المضاف اى كيفيات خلقه در حديثى از حضرت صادق
عليه السلام در رد شبهات زنادقه و اثبات مدبر حكيم وارد است
كه سائل عرض كرد چه ميفرمائى در معنى الرحمن على العرش استوى آن
حضرت فرمود بلى چنين وصف نموده است ذات خود را اما معنى آن
استيلاى بر عرش است نه اين است كه عرش حامل و حاوى و محل او باشد
مانند متمكن در مكان بلكه او نگاه دارنده عرش و كرسى و سموات است بذات
خود بدون معين و آلت و او را احتياجى بهيچ چيز از هيچ وجه نيست بلكه اشيا

محتاج باو و او غنی از همه است عرض کرد پس فرق چیست میان آنکه بلند کنید
دستهای خود را بسوی آسمان یا پائین کنید بسوی زمین بسبب آنکه چون اورا
جهت و سمتی نیست تفاوت میان این دو نمی باشد فرمود این در علم
وقدرت و احاطهٔ او مساوی است لکن امر کرده است اولیاء و بندگان را
که بلند کنند دستهای خود را بسوی آسمان بجانب عرش بجهت آنکه عرش را
معدن رزق قرار داده [illegible] و جهت دیگر از برای [illegible]
بجانب علو میل دارد و [illegible] رغبت میکنند و چون
نفوس لطیفهٔ انسانیه از عالم علوی است که [illegible] خاک نموده پس
در وقت دعا که مقتضی توجه بمبدأ اعلی است بجانب آسمان توجه میگردند

مکانی چون نباشد ایزد پاک — بنزد اوست یکسان ارض و افلاک

در حدیثی که در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده
مذکور است که آن حضرت ببعضی از احبار یهود فرمود آیا نمی یابید شما در
بعضی کتابهای خود آنکه موسی بن عمران در روزی نشسته بود ناگاه
ملکی از مشرق بنزد او آمد فرمود از کجا آمدی گفت از نزد خدا بعد ملکی دیگر

بنزد او از مغرب آمد فرمود از کجا آمدی گفت از نزد خدا بعد ملکی دیگر بنزد او
آمد باو فرمود از کجا آمدی گفت از آسمان هفتم از نزد خدا و ملکی دیگر آمد و باو
فرمود از کجا آمدی گفت از زمین هفتم زیرین از نزد خدا پس موسی گفت سبحان
من لا یخلو منه مکان ولا یکون من مکان اقرب من مکان یهودی گفت
شهادت میدهم که این حق آشکار است و از حضرت امام رضا علیه السلام
مروی است که چون بنی اسرائیل بموسی علیه السلام عرض کردند که ما ایمان
بتو نمی آوریم تا بشنویم کلام خدا را چنانکه تو شنیدی پس موسی هفتاد مرد
از ایشان برگزید و ایشان را در پای کوه بپای داشت و خود بکوه طور بالا رفت و
از حق تعالی سؤال کرد که با او تکلم کند و کلام خود را بایشان بشنواند پس
حق تعالی با او سخن گفت و صدای خود را بایشان از جمیع جهات شنوانید
از بالا و زیر و راست و چپ و پیش و پس تا آخر حدیث و آن جهت فهمانیدن
این بوده که حق تعالی عاری از جهات است پس صوت او از همه جهات
ظاهر میشود بخلاف صوت مخلوق که از یکجهت شنیده می شود بجهت آنکه
او مکانی است

تعلق گردلت گیرد بموجود   بود باطل بپیسان آن بمفقود

اشاره بحدیثی است که در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که تعلق القلب بالموجود شرک و بالمفقود کفر و توجیه این کلام بدین نحو است که حق تعالی دریافت شده در نزد خلق و ممیز در اوهام و مشاعر و حواس آنها نیست [illegible] متعلق شود بچیزی چنین و توهم کند که او معبود است [illegible] آنچه را که ادراک او بآن تعلق گرفته شریک او قرار داده و هرگاه تعلق نگیرد [illegible] است که آن کفر است زیرا که حق تعالی [illegible] معنی الحدیث

[illegible] تر

جهان را آفرید آن ذات یکتا   که گردد حکمت و علمش هویدا

اشاره بحدیثی است که بعضی از زنادقه بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد حق تعالی بچه علت خلق را خلق کرد و حال آنکه محتاج و ناچار بآنها نیست و سزاوار نیست باو عبث کردن بما فرمود خلقهم لاظهار حکمته و انفاذ علمه و امضاء تدبیره

قوله
و توجیه این الخ
و همین است مراد از فقره دعای عرفه که مروی از سید العابدین علیه السلام است انت الذی لا تحد فتکون محدودا و لم تمثل فتکون موجودا یعنی تو آن کسی که قرار داده نشود از برای تو حدی پس باشی حد کرده شده و تمثل و نگاشته در خاطر نشدی پس باشی دریافته شده منه ادام الله تعالی عمره

حکی

خدا ایجاد لا من شیء فرموده	نه از شیء و نه از لا شیئی می بود

در خطبهٔ صدیقه طاهره که در کشف الغمه مسطور است ذکر شده که ابتدع

الاشیاء لا من شیء کان قبلها الخطبه و بعضی گفته از این کلام معجز نظام

حل میشود شبهه که حکمای یونان و فلاسفه اسلام در کشف نقاب از آن

را جز [illegible] پس البته بعضی [illegible] با آنکه عالم قدیم است زیرا که اگر حادث باشد هر حادث

ماده میخواهد و در این صورت [illegible] یا از عدم و لا شیء بیرون آمده پس عدم و لا شیء

ماده موجود شده است یا از شیء بوجود آمده پس آن شیء که ماده اوست باید

پیش [illegible] باشد نقل کلام در آن شیء میکنیم و میگوئیم که آن شیء سابق بر عالم حادث

یا قدیم اگر حادث است باز میگوئیم آنچه را اول گفتیم که آن حادث یا از لا شیء

خلق شده یا از شیء اول باطل پس باید از شیء خلق شده باشد و هکذا الی

غیر النهایه و اگر آن شیء قدیم است ثبت المطلب که عالم قدیم است پس آن

گوهر درج عصمت جواب از این شبهه داده که حق تعالی ایجاد عالم را

لا من شیء فرموده و لهذا هر دو قسم باطل و عالم حادث شد

بود تفسیر عدل از اهل عصمت	که بر ایزد نه بندی هیچ تهمت

قوله در خطبه صدیقه المرویه الخ اقول و فی الخطبة المرویة فی العیون عن امیر المؤمنین علیه السلام ایضاً الحمد لله الذی لا من شیء کان و لا من شیء کون ما قد کان الخطبه و روی الصدوق ایضاً فی کتاب التوحید الحمد لله فاطر الاشیاء انشاءً و مبتدعها ابتداءً بقدرته و حکمته لا من شیء فیبطل الاختراع و لا لعلة فلا یصح الابتداع منه دام الله شرفه

ازایم

از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که العدل ان لا تتهمه و از حضرت
کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود ینبغی لمن عقل عن الله ان لا یستبطئه
فی رزقه و ان لا یتهمه فی قضائه یعنی هرچه از او صادر شده از روی راستی
و درستی است و در آن اعوجاج و نادرستی نیست و این بجهت آن است
که حق تعالی منزه است از جهل و احتیاج و [illegible] و قادر است
پس فعل قبیح و معوج از او صادر نشود و از فروع صفت عدل این است
که افعال مکلفان نه از روی جبر است و نه تفویض [illegible]
نه جبر است و نه تفویض [illegible] میان این دو است امر دیگر
در کافی است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو گردم
آیا جبر کرده است حق تعالی بندگان را بر معاصی فرمود خدای تعالی عادلتر است
از آنکه جبر کند ایشان را عرض کرد فدای تو گردم پس تفویض و واگذار کرده است
خدا بسوی بندگان خود فرمود اگر تفویض کرده بود بسوی ایشان حصر
نمیکرد ایشان را با امر و نهی عرض کرد میان این دو منزله ایست فرمود بلی وسعتر
از میان آسمان تا زمین تمام شد و از برای این منزله که امر بین الامرین است

۲ که از اموریکه ثابت در دین این است صح

هر کس شرحی گفته از آن جمله آنچه باذهان نزدیکتر باشد این است[۲] که حق تعالی
ظلم نمی کند احدی را و تکلیف نمی کند احدی را بآنچه طاقت آن را ندارد
و آنکه او تعالی تکلیف کرده است بندگان را بمصالح و منافع ایشان و از برای
ایشان است اختیار در فعل و ترک و آنکه نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است
میان این دو امر چون قول باینکه ایشان مجبورند در افعال خود مستلزم است
ظلم و [illegible] آن بر خدای تعالی [illegible] است و قول بآن کفر است و قول باینکه
[illegible] مطلقا [illegible] اعمال ایشان نسبت نیز کفر است
[illegible] او [illegible] و توفیقها و ترک آنها و از این ترک تعبیر
شده است [illegible] باضلال لکن هدایتها و توفیقها بنده را مجبور
بفعل نمی کند و ترک آنها او را مجبور بترک نمی سازد چنانکه هرگاه آقا تکلیف
کند بنده خود را بتکلیفی و ایعاد کند او را بر ترک آن و بفهماند باو آن را و اکتفا نماید
باین و آن بنده آن را بجا بیاورد عقلا عقاب او را قبیح نمی شمرند و اگر تاکید کند
آقا این تکلیف را بتاکیدات و تهدیدات و ملاطفات و موکل بگرداند باو موکل
و محصلی را که جبر بکند او را بر آن امر پس آن بنده بکند آن کار را عقلا میدانند

کربان

که این امر مجبور نشده است بفعل و این قدر واسطه از اموری است که دلالت
میکند بر آن اخبار و آثار و در کتاب احتجاج است که روی انه سئل امیر المؤمنین
عن القضا و القدر فقال لا تقولوا وکلهم الله الی انفسهم فتوهنوه و لا تقولوا اجبرهم
علی المعاصی فتظلموه ولکن قولوا الخیر بتوفیق الله والشر بخذلان الله وکل سابق
فی علم الله

در ذکر معارفی چند که از مباحث نبوتست

چو ایزد کرد خلقت [illegible] شرفت انبیا
شرف دادن ایشان بجهت [illegible] رتبت
حق و فرمانفرمای سایر خلق [illegible] حضرت صادق
علیه السلام ماثور است که آن حضرت در جواب زندیقی که از او سؤال
کرد که از کجا اثبات کردی انبیاء و رسولان را فرمود چون ما ثابت کردیم
که از برای ما خالق و صانعی است که متعالی از ما و از جمیع آن چیزی است
که خلق کرده است و او را بود آن صانع حکیم و متعالی جایز نبود آنکه مشاهده
کنند خلق او را و نه ملامسه نمایند پس حق مباشر ایشان و ایشان مباشر

حق و حق محاجه کننده ایشان و ایشان محاجه کننده حق شوند ثابت شد
که از برای او سفرائی باشد در خلق او که تعبیر کنند از او بسوی خلق و بندگان او
و دلالت کنند ایشان را بر مصالح و منافع ایشان و آنچه بآن تقار ایشان و در
ترک آن فنای ایشان است پس ثابت شد امر کنندگان و نهی کنندگان
از حکیم علیم در خلق او و تعبیر کنندگان از او و ایشان انبیا و برگزیدگان او از خلق

تا آخر حدیث

[illegible] ایشان با همه کمال [illegible] محمد را تقدم داد و تفضیل

شیخ صدوق باسناد خود از امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خلق نکرد حق تعالی خلقی را که افضل
و گرامی‌تر در نزد او باشد از من امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بآن حضرت
عرض کردم ای رسول خدا پس تو افضلی یا جبرئیل فرمود بدرستیکه حق تعالی
تفضیل داد انبیای مرسل خود را و تفضیل داد مرا بر جمیع مرسلین و فضل بعد از من
از برای تو یا علی و از برای امامان بعد از تست و بدرستیکه ملائکه خدام ما و
خدام دوستان مایند و در حدیث قدسی وارد است که ای احمد آیا میدانی

بکدام

که بکدام چیز تفضیل دادم تو را بر سایر انبیا عرض کرد نه حق تعالی فرمود بیقین و
حسن خُلق و سخاوت نفس و رحم خَلق و همچنین او تا دنند ذکر باین و از
حضرت صادق علیه السلام مروی است که بعض از قریش به پیغمبر صلی الله
علیه و آله عرض کرد که بکدام چیز سبقت گرفتی انبیا را و حال آنکه تو مبعوث
شدی در آخر و ختم ایشان فرمود که من اول کسی از انبیا هستم که ایمان آورد
به پروردگار خود و اول کسی هستم که اجابت کرد او را در حینی که گرفت پیمان
پیغمبران را و اشهاد نمود یعنی گواه گرفت ایشان را بر نفس ایشان که الست
بربکم گفتند بلی و نیز از آن حضرت علیه السلام مروی است که سؤال کرده شد
رسول الله که بکدام چیز سبقت گرفتی بر انبیا فرمود که من اول
کسی هستم که اقرار کرد به پروردگار خود بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان
پیغمبران را و اشهاد نمود ایشان را بر نفوس ایشان الست بربکم گفتند بلی پس
بودم اول کسی که اجابت کرد تمام شد قال الله تعالی فی سورة الاعراف
و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین

بشیر و عاقب و حاد است و احمد　　نذیر و ماحی و ذکر و محمد

در این بیت بعضی از اسما و القاب آن حضرت ذکر شده و از خود آن جناب
منقول است که حق تعالی مرا بشیر نامیده بجهت آنکه بشارت میدهم
مطیعان خود را به بهشت تمام شد و او را عاقب نامیده اند بجهت آنکه
بعد از انبیای که پیش از او بودند آمده چنانکه گفته می شود عقبت زید از تا
نصر یعنی آمدم بعد از او و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که نام
آن حضرت در توریة حاد است یعنی دشمنی کننده با هر که دشمنی خدا و دین
خدا کند و نام آن حضرت در انجیل احمد است
و برای آن احمد گفته شده که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او بسبب
آنچه پسندیده است از افعال شایسته او و از خود حضرت رسول صلعم
مروی است که مرا احمد نامیده اند بجهت آنکه مرا ستایش میکنند در آسمان
تمام شد و آن حضرت را نذیر گویند بسبب آنکه میترسانند نافرمانی کنندگان
خود را از دوزخ و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که نام آن جناب
در صحف ابراهیم ماحی است پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود محو

[illegible]

محمد

کنند بتها و صور تماثیل و هر معبود باطلی تمام شد ذکر از القاب آن جناب است
در قرآن چنانکه از حضرت باقر علیه السلام در قول حق تعالی فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ذکر منم
و ائمه اهل ذکرند و نیز از آن حضرت مروی است که تاویل محمد آن است
که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و اتباع ایشان ثنا میگویند
او را و درود میفرستند بر او و در عرش نوشته است محمد رسول الله ص
و از خود آن حضرت مروی است که نام محمد از نام خدا اشتقاق کرده
شده است شعر

وشق له من اسمه لیجله — فذو العرش محمود وهذا محمد

خبر از بعثت آن مطلع نور — بود از انبیا ماثور و مزبور

بغیر از انبیا هم جمع دیگر — خبر دادند از آن شاه با فر

اگر خواهی تو صدق این سخن را — بخوان اخبار سیف ذی یزن را

در کتب معتبره مسطور است که چون مسروق پسر ابرهه بقتل رسید سیف
بن ذی یزن بسلطنت نشست پس بزرگان از اطراف و جوانب بتهنیت

سیف رفتند از آن جمعی از قریش که روسای ایشان عبد المطلب بن
هاشم و وهب بن عبد مناف وامیة بن عبد شمس بودند نزد آن پادشاه
یمن رفتند و چون در صنعا وارد شدند او در قصر خود نشسته بود اذن دخول
داد و همه یکی یک را بمکانی معین نمود و عبد المطلب را از همه بخود نزدیکتر نشانید
و او را اذن تکلم داد و بعد از آنکه زمانی حرف زد با یکدیگر ایشان را بدار الضیافه فرستاد
و ما یحتاج الیه ایشان را از ماکول و مشروب مقرر داشت تا یکماه نه رخصت
ملازمت و نه اذن مراجعت بایشان داد بعد از یکماه عبد المطلب را در
خلوت طلبید و گفت من ترا آگاه میکنم از سر علم خود ای عبد المطلب
بدرستیکه من مییابم در کتاب مکنون و علم مخزون که اختیار کردیم از برای
خود خبری عظیم را عبد المطلب گفت ای پادشاه بیان را روشن کن سیف
گفت هرگاه ببینی در حرم مکه که پسری متولد شده که میان دو کتف
او نشانی باشد مانند خاتم سلیمان پس اوست امام و پیشوای جن و انس
از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و عزت و بزرگی شما بواسطه او بنهایت
بلندی رسد و این عزت و شرف در میان شما تا روز قیامت باقی ماند

عبد المطلب

عبدالمطلب گفت چه نیکو مژده دادی اگر نه مهابت مجلس سلطان مانع بود
در مقام استعلام بر می آمدم تا هیچ شک در آن باقی ماند سیف گفت
نبی مبعوث می شود از عقب تو و رسولی از فرع تو که اسم او محمد و احمد است
تا آخر کلام و از کسانیکه به بعثت آن حضرت نیز خبر دادند بحیرا راهب و قس بن

ساعده ایادی و غیر ایشانست

یکی از معجزاتش هست قرآن [illegible] دیگر شرعی که [illegible] و تبیان
دلیل اعجاز قرآن بسیار است [illegible] نهایت بلاغت
که تمام فصحا و بلغا از آوردن [illegible] و معارف
بی نهایت که عقول عقلا و حکما در آن متحیر است [illegible] که دیده میشود
از آیات و کلمات او که از هیچ کلامی و غیر کلامی دیده نشده الی غیر ذلک
و در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که ان القرآن
ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تفنی عجائبه و لا تنقضی غرائبه و لا تکشف الظلمات
الا به اما شرع آن حضرت پس چنانکه بعضی گفته حقیت آن واضح و لائح است
بلکه بتامل در اشتمال آن بر مصالح و حکمتهای دقیقه معلوم میشود که وضع

آن در قود شعر نیست و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست

ان اللّٰه خصّکم بالاسلام و استخلصکم له و ذلک لانه اسم سلامة و جماع کرامة

اصطفی اللّٰه تعالی منهجه و بیّن حججه من ظاهر علم و باطن حکم لا تفنی غرائبه و لا تنقضی

عجائبه فیه مرابیع النعم و مصابیح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتحه و لا تکشف

الظلمات الا بمصابیحه [illegible] علی مرعاه فیه شفاء المستشفی و کفایة المکتفی

[illegible] ذلک من معجزات صلی اللّٰه علیه و آله [illegible] و اخوات و کتب علما

[illegible] و از [illegible] و اقل از مجموع آنها

[illegible] کثیره از آن حضرت حاصل میشود

[illegible] فقه [illegible] عبادت عقد و ایقاع است و احکام

احکام در آخر مصراع اول بکسر همزه و در آخر مصراع دوم بفتح آن است یعنی

تمام فقه که علم شرایع است بر چهار قسم است عبادات و عقود و ایقاعات

و احکام جهت آنکه مبحوث عنه در علم فقه یا تعلق بامور اخرویه دارد یا بامور

دنیویه پس اگر تعلق بامور اخرویه دارد عبادات است و اگر تعلق بامور دنیو[یه]

دارد یا احتیاج بعبارتی و اجرا لفظی دارد یا نه نوع اول یا باید لفظ از طرفین باشد

[illegible]

یا از یکطرف اگر از دو طرف باید باشد آن را عقد گویند و داخل میباشد در

آن معاملات و نکاح و اگر از یکطرف است آن را ایقاع خوانند مثل طلاق

و عتق و غیر اینها و اگر احتیاج بعبارتی و اجرای لفظی ندارد آن را حکم نامند

مثل دیات و قصاص و میراث و این جمله از آیات و اخبار معلوم و صحت

ز بهر هر پیمبر آیتی بود که آن را [illegible] خویشتن نمود

ولیکن آن ظهور حق سبحان بنفس خویشتن بود برهان

اشاره است بقول خدای تعالی قد جاءکم برهان [illegible] ربکم [illegible] الیکم نورا

مبینا چنانکه در تفسیر آن گفته [illegible] رسول الله صلی الله

علیه و آله و از نور قرآن است و بعضی گفته اند [illegible] که برهان

انبیا علیهم السلام در اموری بوده که غیر نفس ایشان است مثل آنکه برهان

موسی علیه السلام در عصا و در دست او و در سنگی که دوازده چشمه از

آن بیرون آمده قد علم کل اناس مشربهم بوده و نفس رسول الله بالکلیه

برهان بود پس برهان عین او این بود که فرمود لاتسبقونی بالرکوع فانی

ارکم من خلفی کما ارکم من امامی و برهان البصر از مازاغ البصر و ما طغی

وقد رای من آیات ربه الکبری و قول آن حضرت است که زویت
لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و برهان سمع او قول اوست
اطّت السماء و حق لها ان تئط لیس فیها موضع قدم الا و فیه ملک ساجد
او راکع و برهان شم او انی لاجد نفس الرحمن من الیمن و برهان ذوق او
قول اوست [illegible] و برهان لمس او قول اوست وضع الله
[illegible] یده و برهان لسان او قول حق تعالی است و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و برهان آب دهان او قول جابر است انه امر یوم
الخندق [illegible] لا تنزلن برمتکم حتی اجیء فجاء فبصق فی العجین
فبارک و بصق فی البرمة [illegible] بالله انهم لاکلوا و هم الف حتی ترکوه
و انصرفوا و برهان دمیدن او باندکی از آب دهن آن حضرت انه تفل
فی عین علی علیه السلام و هی ترمد فبرء باذن الله یوم خیبر و برهان دست
او قول خدای تعالی است و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و آنکه
تسبیح گفت سنگریزه در دست او و برهان انگشت او آن است که
اشاره بماه کرد پس دو پاره شد و آب از میان انگشت های او جوشید

تا آنکه خلق کثیری از آن آشنا میشوند و برهان سینه او الم نشرح لک صدرک

و انه کان له ازیز کازیز المرجل و برهان قلب او کان ینام و لا ینام قلبه و خدای

تعالی فرموده ما کذب الفؤاد ما رای و امثال این برهانها در وجود مقدسش

بیشتر است از آنکه احصا شود اما برهان مطاوی و قوای مستوره آن

حضرت پس برهان حفظ او مثل قول حق تعالی سنقرئک فلا تنسی

و برهان قوه علم او قال علی علیه السلام علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله

الف باب فاستنبط من کل باب الف باب و هرگاه حال وصی چنین

این باشد پس چگونه است حال نبی مختار و اما برهان قوه محرکه او پس

عروج کرد بجسد نورانی خود بسوی آسمان نهم که اسمش است و آن سدرة

المنتهی است و بروح مقدس خود بسوی قاب قوسین او ادنی اما برهان

عقل عملی او پس قول خدای تعالی است انک لعلی خلق عظیم و قول آن

حضرت است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تمام شد

نبی بود آن شه لولاک آن دم　　که بین ماء و طین مے بود آدم

بدانکه امت اختلاف کرده اند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت

قوله ازیز نحو مجمع البحرین ای خنین بالخاء المعجمة و هو صوت البکاء و قیل ان یجیش جوفه و یغلی بالبکاء و المرجل قدر من نحاس منه

قوله بسوی قاب قوسین او ادنی قیل مرتبة الواحدیة هی الوجود الماخوذ مع الاسماء و الصفات و مرتبة الاحدیة هی الوجود الذی لا اسم له و لا رسم و الاول مقام قاب قوسین و الثانی مقام او ادنی منه ادام الله عمره

مقید بشرع نبی بود یا نه مختار آن است که مقید بود پس اختلاف کرده‌اند
که آیا مقید بچه شرع بود بعضی گفته بشرع نوح و بعضی بشرع ابراهیم
و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و تحقیق آن است که مقید بشرع
خود بوده شعر

[illegible] رقیب کی [illegible] نگار داد در حرمت

[illegible] دلالت میکند بر این حدیث [illegible] که کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین [illegible] حدیث متفق علیه است بلکه ابن ابی جمهور
احسائی روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام وصی آن حضرت
نیز گفته کنت ولیا و آدم بین الماء والطین و از حضرت امیرالمؤمنین ع
نیز در خطبه جمعه و غدیر منقول است که اشهد ان محمدا عبده و رسوله
استخلصه فی القدم علی سائر الامم علی علم منه انفرد عن التشاکل
والتماثل من ابناء الجنس وانتجبه آمرا وناهیا عنه اقامه مقامه فی سائر
عوالمه فی الاداء اذ کان لا تدرکه الابصار ولا تحویه الظنون فی الاسرار و
حدیث مذکور و همچنین فقره خطبه دلالت میکند بر تقدم خلقت آنحضرت

لادم

برآدم وغیره چنانکه در اخبار بسیار وارد شده از آن جمله امیرالمؤمنین ع در حدیثی فرموده کان الله ولا شیء معه فاول ما خلق نور حبیبه محمد صلی الله علیه وآله قبل خلق الماء والعرش والکرسی والسموات والارض واللوح والقلم والجنة والنار والملائکة وآدم وحوا باربعة وعشرین واربعمأة الف عام الحدیث.

بر و بحر هر شیء است موجود ‌ ‌ ‌ ‌ بود تمثال آن در عرش مشهود

بمعنی که آن را انتخاب است ‌ ‌ ‌ ‌ بود از هر شیء ترتیب آن غایب

اشاره بحدیثی است که از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول حق تعالی وان من شیء الا عندنا خزائنه وارد شده که بر سقیفه در عرش تمثال جمیع آن چیزی است که خلق کرده است حق تعالی در صحرا و دریا و بعضی از وجوه این حدیث را گفته که مراد از عرش در آن قلب پیغمبر و اوصیای آن حضرت است پس ایشانند خزانه خدای تعالی تمام شد

ناظم این نظم گوید که شهادت میدهد بر این مطلب آنچه در بعضی از کتب آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که بزیارت مرقد پیغمبر آمد این

کلام را گفت اللهم ان هذا اول ما بدو صاحب الابد و نورک الذی قهرت
به بواسق الظلم و غواسق العدم شأنک و بک و لک و الیک روحه نسخة
الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه
خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت و در روایت
وهب بن منبه [illegible] موسی بن عمران لیلة الخطاب رأی کل شجرة
و مدرة ناطقة بذکر محمد صلی الله علیه و آله و نقبائه فتعجب من ذلک موسی
فقال الله تعالی یا ابن عمران انی خلقتهم قبل الانوار و جعلتهم خزائن الاسرار
یشاهدون انوار ملکوتی و جعلتهم قرة عینی و معدن رحمتی و لسان سری
و کلمتی خلقتهم [illegible] اجلهم فقال موسی بن عمران رب اجعلنی
من امة محمد فقال یا ابن عمران اذا عرفت محمدا و نقبائه و عرفت فضلهم و آمنت
بهم فانت من امته و ابو علی بن سینا در شأن امیر المؤمنین علیه السلام
گفته علی بن ابی طالب مرکز الحکمة و فلک الحقیقة و خزانة العقل و لقد
کان من الصحابة کالمعقول من المحسوس

به بعثت است گردان شه چو قامت — قرین شد بعثت و با قیامت

اشاره است بحدیث نبوی صلی الله علیه وآله که فرموده بُعِثْتُ اَنَا وَ
السّاعَةَ کَهاتَیْنِ واشاره نموده بدو انگشت سبابه و وسطی که با یکدیگر قرین اند
واین بجهت آن است که ادیان سابقه بکمال دین آن جناب نبود زیرا که
اسلام احاطه دارد بجمیع اسباب تکمیل و هدایت بخلاف دین یهود که
جهت ظاهر بر آن غلبه داشت و دین نصاری که جهت باطن بر آن غالب
بود و با این حال آن دو در ظاهر و باطن کامل نبودند پس باید سبب که
تکمیلی بعد از تکمیل آن حضرت مقصود نیست بتقدیم یکی بعد از رحلت
او نمی باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نخواهد شد بعد از بعثت آن حضرت قیامت
قیام میکند و باین جهت از علامات قیامت بعثت او را شمرده اند

شروع در ذکر معارفی که بامر امامت مدخلیت دارد

نبوت هست مخصوص پیمبر　　شریک او بود در علم حیدر

براین مطلب گواهی میدهد حدیثی که در کافی از حُمران بن اعین از حضرت
صادق علیه السلام مروی است که فرمود بدرستیکه جبرئیل آورد برای پیغمبر
دو انار پس آن حضرت یکی از آن دو را بخورد و دیگر را دو نصف کرد نصفی را

[illegible]

نیز بخورد و نصف دیگر را بعلی علیه السلام الطعام نمود بعد بعلی فرمود ای
برادر من آیا میدانی که این دو انار چیست عرض کردم نه فرمود اما انار
اول پس نبوت است که تو را از آن نصیب نیست و اما انار دیگر پس
علم است تو شریک منی در آن راوی گوید عرض کردم خدا تو را اصلاح
کند چگونه علی شریک پیغمبر باشد و او فرمود تعلیم نکرد خدا علی را چیزی مگر آنکه امر
کرد او را که تعلیم کند علی را و بعضی از علما در کیفیت تعلیم پیغمبر بآن حضرت
گفته اند که تعلیم پیغمبر نبود از راه ساختن او بر صور جزئیه بود بلکه مهیا ساختن
نفس او بود بتوانائی یاد گرفتن چه فهم صور جزئیه امری است ممکن
و سهل و حق گشایش نیست زیرا که بر اهل فهم باشد و آنچه احتیاج بدو دارد
مهیا کردن اذهان از برای او بانواع تهیئات امور کلیه است که شامل
باشد جزئیات را و چگونگی انشعاب آنها است از آن امور کلیه و
تفریع و تفصیل آنها و اسباب این امور آن است که مهیا باشد
از برای ادراک اینها و از اموریکه تایید و تقویت میکند این مطلب را
قول امیر المؤمنین علیه السلام است که تعلیم کرد مرا پیغمبر هزار باب

از

از علم پس منفتح شد از هر بابی هزار باب و مراد از انفتاح آن ابواب نیست

مگر تفریع و انشعاب قوانین کلیه از چیزی که اعم است از آنها الی غیر ذلک

من المؤیدات

علی آن وارث دیهیم شاهی	مهندس بود در ذات الهی

دیهیم بفتح اول بمعنی تاج است و در این بیت اشاره است بحدیث

نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود انه مهندس فی ذات الله و در بعضی اخبار

آمده که لا تسبوا علیا فانه خشن فی ذات الله و در [illegible] است لا تسبوا علیا فانه

مهندس فی ذات الله قیل یا علیم تفسیره [illegible] الذی [illegible] درة

اقول خشن وصف من خشن خشونة ضد لان و [illegible] الاساس [illegible] من

المجاز فلان خشن فی دینه اذا کان متشددا فیه انتهی و فسرت ذات الله

بما یضاف الیه سبحانه من الاوامر و الحدود و الاحکام و قد ورد فی خطبة

الصدیقة فی وصف زوجها علی علیه السلام مکدودا فی ذات الله مجتهدا

فی امر الله فعن المجلسی رحمه الله المراد بذات الله امره و دینه و کلما یتعلق به

چو جنت را زند کس حلقه بر در	صدای یا علی از آن زند سر

روت العامة عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال حلقة باب الجنة من یاقوتة حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة علی الباب طنت وقالت یا علی یا علی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود حلقه در بهشت از یاقوت سرخ بر صفحهای طلاست پس هر گاه کوفته شود حلقه بر در صدا میکند و میگوید یا علی یا علی

بجز پیغمبر و آن نور انور بحق عارف نباشد شخص دیگر
بسان آنکه جز یزدان و آن شاه کس از قدر پیمبر نیست آگاه
چنان کآگاه از آن ذات مقدس نباشد جز حق و پیغمبرش کس

اشاره بحدیث نبوی است که فرمود ای علی نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت ترا مگر خدا و من یعنی حق تعالی را مقام معرفتی است که کسی نتواند آن را شناخت مگر آن دو بزرگوار و همچنین از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتبه ایست که جز خدا و امیر المؤمنین آن را نشناسد و برای آن حضرت درجه ایست که هیچکس غیر از خدا و پیغمبر اگرچه نبی مرسل و ملک مقرب باشد نتواند ادراک آن را نماید

مراد از نفس پیغمبر بقرآن نباشد جز علی آن شیر یزدان

بجز نبی

چه خوش در عهد سابق گفته شاعر که حق او را دهد انعام وافر

علی را قدر پیغمبر شناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد

یعنی مراد از انفسنا در آیهٔ مباهله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

چنانکه مراد از ابنائنا حسنین و مراد از نسائنا صدیقه طاهره میباشد و آیه

مباهله این است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم

فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم

نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و این که [illegible] مراد از ابناء و نساء

وانفس آن بزرگواران‌اند [illegible]

دست علی را و حسنین در پیش روی او و صدیقه در عقب [illegible]

بیرون آمدند نصاری و مقدم ایشان اسقف ایشان بود پس اسقف

گفت که من می بینم روی هائی را که اگر از خدا سؤال کنند که کوهی را از جای

خود زایل کند خواهد کرد پس اگر مباهله کنید باقی نمی ماند نصرانی تا روز

قیامت پس به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند ای ابو القاسم ما با تو

مباهله نمی کنیم تا آخر حکایت و صاحب روضة الصفا چنین ذکر

[illegible]

کرده که در صباح وفد نجران متوجه منزل مقدس شدند و در
آن حین حضرت ختمی پناه از حجره همایون بیرون آمده دست حسن بن علی را
در دست و حسین بن علی را در بغل داشت و علی و فاطمه در عقب او قدم
میگذاردند و رسول الله با ایشان میفرمود چون من دعا کنم شما آمین
بگوئید تا آخر آنچه گفته پس از بعضی از کتب آورده که چون صباح
رسول الله از حجره بیرون آمد دست حسن بن علی و حسین بن علی را در دست
و علی و فاطمه در عقب آن حضرت میرفتند آخر و بعضی از علمای تفسیر گفته
که در این آیه دلالتی است بر فضل اصحاب کساء و علو درجه
و رسیدن مرتبه ایشان در کمال بحدی که نزدیک نمی شود ایشان را
احدی از خلق و در بعضی اخبار آمده که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله
عن بعض الناس فقال فیه ما قال فقیل له فی علی فقال انما سئلتنی عن الناس
ولم تسئلنی عن نفسی و علی نفسی و با آیه مذکوره استدلال شده است
بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بقول نفسک در وحی سبحان علی باشد و او قائل آن

المراد من نفسه هو [illegible] و هو انما [illegible] فی الرحل فیکون حقیقة علی نفس الرسول صلی الله علیه و آله حقیقة بنوع من التوجیه هو الاطلاق او مجاز من باب الاستعارة فعلی الاول فالدلالة علی ولایته علیه السلام واضحة و علی الثانی کذلک ملاحظة ان حمل علی تشبیها بنفس الرسول فاطلق علیه النفس فثبت علیه جمیع اوصاف الرسول صلی الله علیه و آله الا ما خرج بالدلیل و الاوصاف الظاهرة التی من جملتها الولایة فان عموم المشبه فی الجملة امر ثابت بالادلة کعموم المنزلة فی قوله صلی الله علیه و آله یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وذلک کما لو قیل زید اسد فیقال قد شبه زید بالاسد فلا بد ان یثبت للمشبه جمیع الاوصاف الظاهرة فی المشبه به کالشجاعة و غیرها و هی وجه الشبه فان لم یکن هناک اوصاف ظاهرة مشهورة فیحمل [illegible]

الاوصاف الثابتة من باب عموم الحکمة و من هذا الباب قوله الطواف بالبیت صلوة و بهذا استدلوا علی کون الطواف مشروطا بالطهارة [illegible] و هی ما ذکر فی المشبه و انما اطلق [illegible]

[illegible]

یعنی بعضی گفته که مراد از نفسک در قرآن که حکایت از عیسی علیه السلام
پیغمبر باید تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک امیر المؤمنین علیه السلام
میباشد بجهت آنکه ذات حق تعالی صمد است و چیزی در او نیست پس
باید مراد نفسی مخلوق باشد و آن امیر المؤمنین ع است چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام بروایت [illegible] آمده که السلام
علی نفس الله القائمة بالسنن [illegible] التی من عرفها یطمئن [illegible]
معنی آیه را چنین کرده که تو میدانی آنچه را [illegible] مخفی میداری [illegible]
من نمیدانم آنچه را که تو مخفی میداری [illegible] امام
محمد باقر علیه السلام روایت نموده که اسم اکبر هفتاد و سه حرف است
و حق تعالی محتجب شده است بحرفی از آن حروف پس باین جهت نمیدانند
احدی آنچه در نفس اوست عطا کرد بآدم هفتاد و دو حرف را پس توارث
کردند از او انبیا تا بعیسی علیه السلام رسید این است قول عیسی ع تعلم
ما فی نفسی که هفتاد و دو حرف از اسم اکبر باشد یعنی تو تعلیم کردی آنها را من
پس میدانی آنها را و من نمیدانم آنچه را که در نفس تست یعنی بو محتجبت

و اطلاق نفس رسول الله علیه فی معنی ترتب احکامها و آثارها علیه والا فنفس علی غیر نفس رسول الله ص البتة و لا نفس بالنسبة الی الله فان الله تعالی اجل من ان یکون له عقل او نفس او غیر ذلک و انما هی اطلاقات واقعة فی عالم الامکان علی معان خاصة منتسبة الی الله تعالی واقعة فی ملک الله هی مظاهر امر الله ولهذا انسب الی الله تعالی شأنه

[illegible]

شدی از خلق خود باین حرف پس نمیداند احدی آنچه را که در نفس تو است

پیمبر منذر خلق جهان است علی هادی برای انس و جان است

در تفسیر مجمع البیان آمده که چون آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد
نازل گردید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من منذرم و علی هادی است
از بعد من و بتو [illegible] هدایت یابند هدایت یابندگان شعر

نبی آن رهبر هدی فرمود که منم منذر و علی هادی
بعلی سپی بکعبه مقصود میبرد ره نورد هر وادی
خصال انبیا را داد یزدان بداماد پیمبر قطب ایمان

اشاره بحدیثی است مروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی آدم در علم او و بسوی ابراهیم
در خلت او و بسوی یحیی در ورع او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
بجهت آنکه در او هفتاد خصلت از خصال پیغمبران است و در حدیث
نورانیت وارد است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من آدمم
و من نوحم و من ابراهیم و من موسایم و من عیسایم و من محمدم تا آخر

قدر بکن

حدیث و نظیر این حدیث از حضرت صادق در شأن قائم علیهما السلام
نیز وارد است که چون ظاهر میگردد بکعبه تکیه میکند و میگوید ای معشر خلایق
آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی آدم و شیث پس من آدم
و شیثم آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی نوح و فرزند او
سام پس من نوح و سامم آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید
بسوی ابراهیم و اسمعیل پس من ابراهیم و اسمعیلم آگاه باشید و کسیکه
اراده کند که نظر نماید بسوی موسی و یوشع پس من موسی و یوشعم آگاه باشید
و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی محمد و امیرالمؤمنین پس من محمد
و امیرالمؤمنینم تا آخر حدیث

ولیّ الامر سلطان البرایا   کریم الذات مرضی السجایا

یعنی آن جناب ولی امر و پادشاه خلایق و کریم الذات و پسندیده طبایع است
و ولی آنکسی است که مدبّر امر باشد و ازاین است قول کمیت اسدی
در وصف آن حضرت علیه السلام

ونعم ولیّ الامر بعد ولیّه   ومنتجع التقوی ونعم المقرب

وآیه کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم راکعون بقول مخالف ومؤالف در شان آن حضرت
نازل شده در وقتی که سائلی سؤال کرد از او در حین رکوع پس اشاره فرمود
باو بانگشت کوچک دست راست خود پس سائل انگشتری را از انگشت
او گرفت چنانکه ثعلبی که از مفسرین عامه است این روایت را ذکر
کرده و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که آن انگشتری
که تصدق کرد بان امیر المؤمنین علیه السلام وزن حلقه آن چهار مثقال نقره ووزن
نگین آن پنج مثقال و آن یاقوت سرخی بود که قیمت آن خراج شام بود
وخراج شام سیصد بار نقره و چهار بار طلا میبود و آن انگشتری از طوق
بن الحران بود که امیر المؤمنین علیه السلام او را کشته و انگشتری او را
از انگشت او گرفته نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله برد و پیغمبر آن را
باو عطا فرمود پس آن را در انگشت خود کرد

اگر آدم بشیثش افتخار است پیمبر را البشیر کردگار است

چنانکه در خبر از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله آمده که نفتخر آدم یوم القیامة

بشیث

بشیعه وانا افتخر بعلی بن ابی طالب

ز وصف جفت او دخت پیمبر بود عاجز زبان خلق یکسر

روت العامة عن انس انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

بینا اهل الجنة فی الجنة یتنعمون واهل النار فی النار یعذبون اذ لاهل الجنة

نور ساطع فیقول بعضهم لبعض ما هذا النور لعل رب العزة اطلع علینا

فنظر الینا فیقول لهم رضوان لا ولکن علی مازح فاطمة فتبسمت فعاد ذلک

النور من ثنایاها واین فضیلتی بزرگ مختص بفاطمه است که نور دندانهای آن

صدیقه از برای اهل بهشت مشتبه بنور تجلی حق شود کتاب

کشف الغمه گوید وحکی لی السید تاج الدین محمد بن نصر العلوی الحسینی

ان بعض الوعاظ ذکر فاطمة ومزایاها وان الله تعالی وهبها من کل فضیلة

صفایاها وذکر بعلها واباها وابناءها فاستخفه الطرب وانشد

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس فی الشفق وحیاء من شمائلها یتغطی الغصن بالورق

فشق کثیر من الناس ثیابهم واوجب وصفها بکاءهم وانتحابهم وعن

فردوس الاخبار قال النبی صلی الله علیه وآله لو لم یخلق الله علیا ما کان لفاطمة کفو

پیمبر در غدیر از امر جبار مردم شان او را کرد اظهار
که او مانند من مولی بخلق است باین معنی که او اولی بخلق است

این واقعه را عامه و خاصه در کتب کثیره نقل کرده اند چنانکه در روضة الصفا و غیره مسطور است [illegible] غزالی در کتاب سر العالمین گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس [illegible] بن خطاب گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة [illegible] تا آخر کلام او و مولی بمعنی اولی و قائم باموراست چنانکه حق تعالی فرموده ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار گفته مولی در لغت احتمال میرود که بمعنی مالک رق و بمعنی معتق بکسر تا و بفتح آن و بمعنی ابن عم و بمعنی عاقبت و بمعنی نزدیک بچیز از پیش و پس او باشد و این معانی ساقط است در کلام آن حضرت و یا فتیم لغت را که خبر میدهد باینکه مردمیگوید مولای هرگاه مالک طاعت او باشد پس این معنی مراد است در قول پیغمبر و از امور یکه تاکید میکند این را آن است که پیغمبر فرمود

[illegible]

المرء

الست اولی بالمؤمنین من انفسهم بعد فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه و در این مقام سخن بسیار است و این کتاب تحمل تمام آنها را ندارد

کمیت شاعر از طبع گهربار / این مطلب چه نیکو کرده اشعار

و یوم الدوح دوح غدیر خم / ابان له الولایة لو اطیعا

در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است [illegible] آورده
که کمیت شاعر گفت چون این قصیده در گفتم شبی امیرالمؤمنین علیه
السلام را در خواب دیدم مرا گفت [illegible] قصیده [illegible] بخوان [illegible] خواندم
تا باینجا رسیدم فرمود راست گفتی [illegible] در عقب آن این بیت فرمود

ولم ار مثل ذاک الیوم یوما / ولم ار مثله حقا اضیعا

چه خوش هم شعر و عاص شوم گمراه / سرود این نظم را در وصف آنشاه

بآل محمد عرف الصواب / و فی ابیاتهم نزل الکتاب

وهم حجج الاله علی البرایا / بهم و بجدهم لا یستراب

ولا سیما ابو حسن علی / له فی الحرب مرتبة تهاب

طعام سیوفه مهج الاعادی / و فیض دم الرقاب لها شراب

وضربت كبيعة بحبستم | معاقدها من القوم الرقاب
على الدر والذهب المصفى | وباقي الناس كلهم تراب
وليس على الصباح اذا تجلى | ولم يبصره اعمى العين عاب
هو النبأ العظيم وفلك نوح | وباب الله وانقطع الخطاب
فهل لسواه بعد غدير خم | نصيب في الخلافة او نصاب
[illegible] سفهت عليه حلوم قوم | [illegible] ان البدر تنبحه الكلاب
[illegible] في [illegible] لما | [illegible] الضحاك ما اشتد الضراب
فيا عجبا لمن ناواه قدما | ومن قوم لدعوتهم اجابوا

وبعضی نوشته که این ابیات [illegible] را در روز غدیر گفت وچون حق تعالی بعوض هر بیتی در مدح آن حضرت بیتی در جنت عطا میفرماید بجهت آنکه آن ملعون بهرهٔ در بهشت نداشته باشد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود این شعر را میفروشی عرض کرد بلی آن حضرت بدو ده هزار دینار آن اشعار را ابتیاع نمود و نیز نوشته که در جنگ صفین روزی معاویه شرحی از شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرد عمرو عاص

این معنی را

این شعر را گفت

ومناقب شهد العدو بفضلها   والفضل ما شهدت به الاعداء

واین بیت درباره خود آن ملعون هم صادق است

هم اندر وصف آن حضرت حمیرا   چه خوش این نظم را بنموده انشا

اذا ما التبر حک علی المحک   تبین غشه من غیر شک

ففینا التبر والذهب المصفی   علی بیننا شبه المحک

مراد از حمیرا بصیغه تصغیر عائشه است و آنچه از تواریخ معلوم میشود آنکه بجهت بیاض لون او را حمیرا میگفتند نه بجهت [illegible] در آن کتاب است که الاحمر ما لونه الحمرة ومن لا سلاح [illegible] ضد ومنه الحدیث یا حمیرا و صاحب مجمع البحرین نیز گفته الحمیرا عائشه بنت ابی بکر زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله سمیت بذلک لبیاضها

بیوت علم ذات غیر مدرک   بود آل رسول الله بی شک

اشاره بحدیثی است که در احتجاج از اصبغ بن نباته مروی است که گفت بودم در نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس آمد او را ابن کوا و گفت یا امیر المؤمنین

قول حق تعالی لیس البرّ بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا
البیوت من ابوابها یعنی مراد از بیوت در این آیه چیست آن حضرت
فرمود مائیم بیوتی که امر کرده است حق تعالی آنکه آمده شود از درهای آنها
مائیم ابواب خدا و بیوت او که آمده می شود از آنها پس کسیکه بیعت کند
با ما و اقرار کند بولایت ما پس بتحقیق که آمده است بیوت را از درهای آنها
و کسی که مخالفت کند ما را و تفضیل دهد بما غیر ما را پس بتحقیق که آمده است
بیوت را از ظهور آنها آمده است و در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام
روایت شده که قتاده گفت قسم بخدا که هر آینه بتحقیق که نشستم در حضور
فقها و پیش روی ایشان پس مضطرب نشد دل من در پیش روی
احدی از ایشان چنانکه مضطرب شد در پیش روی تو آن حضرت فرمود
آیا میدانی که تو کجائی بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه
تا آخر آیه تو در آنجائی و ما آن بیوتیم پس قتاده عرض کرد راست گفتی قسم بخدا
خدا مرا فدای تو کند قسم بخدا که نیست آنها بیوت سنگ و گل

علوم آن شهان راهست انواع — که از آن جمله باشد سر اسماع

قوله قتاده [illegible] فقیه اهل البصرة [illegible] قتاده بن دعامة [illegible] قیل هو من اکابر [illegible] العامة من تابعی [illegible] من انس و ابی الطفیل و الحسن و سعید بن المسیب [illegible] البصری [illegible] قتاده بن دعامة (منه)

قوله آیه [illegible] تا آخر آیه [illegible] فیها بالغدو والآصال [illegible] رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلاة وایتاء الزکاة (منه)

در کافی

درکافی از مفضل بن عمر روایت شده که بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
عرض کردم که از حضرت صادق مروی است که فرمود علم ما غابر و مزبور
و نکت در قلوب و نقر در اسماع است اما غابر پس گفت پس آن چیزی است
که تقدم دارد از علم ما و اما مزبور پس آن چیزی است که می‌آید ما را و اما نکت
در قلوب پس الهام است و اما نقر در اسماع پس امر ملک است و در
احتجاج از حضرت صادق علیه السلام مروی است که میفرمود علم ما غابر
و مزبور و نکت در قلوب و نقر در اسماع است و بدرستیکه نزد ما جفر
احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه علیها السلام است و نزد ما است
جامعه که در آن است جمیع آنچه محتاجند مردم بسوی آن پس سؤال کرده
شد آن حضرت از تفسیر اینها فرمود اما غابر پس علم بما یکون و مزبور علم
بما کان و نکت در قلوب الهام و نقر در اسماع حدیث ملائکه که میشنویم
کلام ایشان را و نمی بینیم اشخاص ایشان را و اما جفر احمر پس ظرفی است
که در آن سلاح رسول الله است و بیرون آورده نمی شود تا آنکه قیام
کند قائم ما اهل بیت و اما جفر ابیض پس ظرفی است که در آن توریة موسی

نیز

[illegible]

وانجیل عیسی و زبور داود و کتابهای سابق خدای تعالی است و اما

مصحف فاطمه پس در اوست آنچه میباشد از حادث شونده و اسماء

کسیکه سلطان شود و کسیکه سلطان نشود تا روز قیامت و اما جامعه

پس آن کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است باملاء پیغمبر از

شکافتن دهن او و خط علی بن ابی طالب علیه السلام بدست خود در

اوست قسم بخدا همه آنچه احتیاج دارند بسوی آن مردم تا روز

قیامت حتی آنکه در او هست ارش خدش و تازیانه و نصف تازیانه

تمام [illegible] از انحدادا است بمعنی باقی مانده و

بمعنی گذشته هر دو می آید لهذا در هر یک از این دو حدیث بمعانی

تفسیر شده و بدانکه بعضی از علماء در تفسیر جفر ابیض و احمر که در نزد ائمه

علیهم السلام میباشد گفته که جفر ابیض مثل جفر احمر است در ترکیب مگر آنکه

جفر احمر از جمیع حروف تهجی و جفر ابیض از حروف نورانی است

که در اوایل سورهای قرآنی است که جمع میکند آنها را صراط علی حق نمسکه

تمام شد و این تفسیر منافات دارد با ظاهر حدیث مذکور پس [illegible]

رسول خویش را با آن ماجد　　خدا خلقت نمود از نور واحد

از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که انا و علی من نور واحد و در حدیث دیگر است ان علیا منی و انا من علی و نیز آن حضرت فرموده حسین منی و انا من حسین و از امیر المؤمنین مروی است انا من محمد صلی الله علیه و آله کالضوء من الضوء و از ائمه علیهم السلام وارد است که اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و در زیارت آمده اشهد ان ارواحکم و طینتکم واحد طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه

ز بهر مصطفی هستند ابدال　　که بر آن سیرت و شیمه و نوال

در کتاب احتجاج مروی است که خالد بن هیثم فارسی گفت بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که مردم گمان میکنند که در زمین ابدالی هستند پس این ابدال کیانند فرمود راست گفتند ایشان اوصیایند که قرار داد خدا ایشان را بدل انبیا و ختم نمود ایشان را بمحمد ناظم این نظم گوید که آنچه صاحب قاموس گفته که الابدال قوم بهم یقیم الله عز و جل الارض

قوله من نور واحد و در خبر دیگر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نوری من نور الله کنور الشمس من الشمس داور ادام الله عمره

پیغمبر

وهم سبعون اربعون بالشام وثلثون بغيرها لا يموت احدهم الا قام
مقامه اخر من سائر الناس منافات باحديث مذکور دارد وکذا فی بعض
الکتب من انه قیل فی الابدال انهم اربعون استنادا الی ما روی
عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال ان الانبیاء کانوا اوتاد
الارض فلما انقطعت [illegible] ابدل الله مکانهم قوماً من امتی یقال لهم
الابدال لم یفضلوا علی الناس بکثرة [illegible] ولا صلوة ولکن بحسن الخلق وصدق
[illegible] النیة [illegible] قلوبهم [illegible] والنصیحة لهم ابتغاء مرضات الله
ولکن [illegible] قوم اصطفاهم الله لنفسه واستخلصهم بعلمه وهم
اربعون صدیقاً منهم ثلثون رجلا قلوبهم علی قلب ابراهیم خلیل الرحمن
بهم تقوم الارض وبهم یمطرون وبهم یرزقون وبهم ینصرون علی الاعداء
الخبر لیس تعیین

بود در طلعت آن پیر ابدال وکبریای حق مصور
در حدیث است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که
در تو هر فضیلت ومنقبتی هست مگر آنکه تو مت کبری آن حضرت فرمود

من متکبر نیستم لکن کبریا از الله قائم منی مقام التکبر و از صاحب تاویلات در تفسیر
آیه الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق نقل شده که از این آیه مفهوم می شود
که تکبر در غیر خدا گاهی بحق می شود

بود هر کس را بحب آل فائز … بغیر از طیب مادر نیست جائز

در مجالس المومنین از کتاب کشی نقل شده که جابر [illegible]
و در کوچهای مدینه و مجالس مردم انجا میگردید میگفت علی [illegible]
فقد کفر معاشر الانصار ادبوا [illegible]
فلینظر فی شان امه یعنی جابر میگفت که حضرت [illegible]
بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا کند کافر است
و همچنین خطاب بگروه انصار نموده میگفت ای معاشر انصار اولاد خود را
بمحبت امیر المومنین علیه السلام پرورش نمائید و بزیور دوستی آن حضرت
او را آراسته سازید پس هر یک از ایشان که از محبت آن حضرت
ابا و امتناع نماید نظر در تحقیق حال مادر خود کند که آن قصور از آلودگی مادر او
خواهد بود شعر

محبت شه مردان مجو ز بی پدری — که دست غیر گرفته است پای مادر او

تمام شد ناظم این نظم گوید که در کتاب دیگر که معتبر بود دیده شد که
پیغمبر صلی الله علیه وآله بجابر فرمود ای جابر در کوچهای مدینه برو و مردم را
باواز بلند ندا کن که علی خیر البشر لکن بجای ادبوا بوروا مثل قولوا بود
یعنی امتحان کنید این امر است و از حضرت صادق علیه السلام
از پدران خود از امیر المؤمنین مروی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود که هر کس دوست دارد اهل بیت را پس حمد کند خدا را بر اول
نعمتها عرض کرد ای رسول خدا اول نعمتها چیست فرمود طیب ولادت
بدرستیکه دوست نمیدارد اهل بیت را مگر کسیکه طیّب باشد ولادت
او و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که دوست نمیدارد
ما را از عرب و عجم و غیر ایشان از مردم مگر اهل بیوتات و شرف و معدنها
وحسب صحیح و دشمن نمیدارد ما را از اینها مگر هر جرکن

بهر کس میرسد هر خیر و نعمت — نباشد جز همین اهل عصمت

از تفسیر قمی بسند او از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است

که فرمود

[illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام ... القاتل ... [illegible]

کما ورد فی الاخبار الکثیرة لانهم المقصود بالذات او بدعائهم کما ورد ایضا متواترا و بهم یمسک السماء ان تقع علی الارض

که فرمود ما نوریم از برای کسیکه پیروی کند ما را و هدایتیم از برای کسیکه
هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست هیچ چه از اسلام نیست بما گشاده است
خداوند دین خود را و بما ختم میکند آن را و بما اطعام میکند خدای عز و جل گیاه
زمین را و بما نازل کرده است باران آسمان را و بما ایمن کرده است
شما را از غرق در دریا و بزمین فرو رفتن در صحرا و بما نفع داده است
شما را در حیات شما و در قبرهای شما و در محشر و نزد میزان و داخل
شدن شما جنت را تا آخر حدیث. از حضرت باقر علیه السلام روایت
شده است که فرمود ما آنچنان کسانیم که بما نازل کرده میشود رحمت و بما
آشامانیده می شود باران و ما آنچنان کسانیم که بما بر میگردد از شما
عذاب پس هر کس بشناسد ما را و یاری کند و بشناسد حق ما را
و بگیرد امر ما را پس او از ما و بسوی ماست

هر امری ملک آید چو در ارض　　کند آن را با آل مصطفی عرض

اشاره بحدیثی است که در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست
که راوی گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود نیست ملکی که نازل کند

راوی

اورا خدای تعالی در امری مگر آنکه ابتدا میکنند بامام پس عرض میکنند آن امر را
براو و بدرستیکه آمد و شد ملائکه از نزد حق تعالی بسوی صاحب این امر است
بعضی در این مقام گفته که اگر بگوئی چیست جمع میان آنچه وارد
شده است که جبرئیل علیه السلام در نزد وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله
گفت که این آخر نزول من است بدنیا الآن صعود میکنم باسمان و نازل
نمی شوم هرگز بعد از آنکه و روایت شده است که نمی شنوند صدای ملک را و
نمی بینند شخص او را و میان آنچه روایت شده است که بود
امیر المؤمنین علیه السلام که خطبه میخواند در مسجد کوفه پس فرمود سؤال کنید
از من پیش از آنکه نیابید مرا پس مردی آمد و گفت خبر بده مرا که
اکنون کجاست جبرئیل پس آنحضرت نظر کرد باسمان بعد نظر کرد بر زمین
وجهات آنگاه بسائل فرمود تو جبرئیلی عرض کرد راست گفتی پس عروج کرد
بآسمان و مردمان نظر میکردند بسوی او و آنکه می آیند اهل بیت را ملائکه
و می نشینند بر فرشهای ایشان و تکیه میکنند بر تکیه گاه ایشان و ایشان را می بینند
آنها را میگوییم که جمع میان آنها این است که جبرئیل بعد از وفات پیغمبر

صلی

در آن حین و در غیر این حال می بینند آنهارا صح

صلّی الله علیه و آله نازل نمی شود بوحی هرگز بجهت ختم نبوت باو اگرچه نازل شود بغیر وحی و آنکه ائمه علیهم السلام می شنوند صدای وحی را از ملک در وقتی که به پیغمبر نازل میشد و نمی بینند آنها را و می نشینند با ایشان و خبر میدهند ایشان را بآنچه از آنها بپرسند می بینند آنها را در زمانیکه می آورند احکام قضا [illegible] و آن [illegible] چیزیست که نازل می شود بآن وحی بر پیغمبر

بهر عهدی امامی هست شاهد   باعمال [illegible] شاهد
پیمبر نیز باشد روز محشر   گواه [illegible] سراسر

اشاره بحدیثی است که در کافی از [illegible] روایت شده که حضرت صادق علیه السلام در قول حق تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا فرمود که این آیه نازل شده است در امت محمد صلی الله علیه و آله بخصوص که در هر قرن از ایشان امامی است از ما که شاهد است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما اگر بگوئی که در این حدیث مذکور است که آن آیه در امت محمد صلّی الله علیه و آله نازل شده

در ذکر احوال موقف

واین منافات دارد با حدیثی که در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده که پس بر میخیزند رسولان پس سؤال کرده می شوند
از ادا کردن رسالات که حمل کردند آنها بسوی امتهای خود پس خبر میدهند
که رسانیدند آنها را بسوی امتهای خود و سؤال کرده می شوند امتها
از این امر ایشان انکار می نمایند آن را چنانکه خدای تعالی فرموده
فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین فیقولون ما جاءنا من بشیر ولا نذیر
پس رسولان طلب شهادت میکنند از رسول الله صلی الله علیه وآله
آنحضرت شهادت میدهد بصدق رسولان و تکذیب میکند منکر را که
انکار کرده است آنها را از امتها تا آخر حدیث جواب ازین چنانکه
بعضی گفته این است که نزول این آیه در این امت منافات ندارد
با عموم حکم و نیز گفته که چون انبیا و اوصیا علیهم السلام معصوم از کذبند
و جایز است اعتماد شهادت ایشان از برای خدای تعالی بر امتها
دون سائر مردم قرار داد خدای تعالی در هر امتی از ایشان شهیدی را
تا شهادت بدهد بر ایشان بآنکه خدای تعالی فرستاد رسولان خود را

بسوی

بسوی ایشان وتمام کرد حجت خود را بر ایشان و آنکه بعضی از ایشان اطاعت
کردند او را و بعضی نافرمانی کردند تا انکار کنند او را فردا پس محمد صلی الله
علیه وآله شهادت میدهد برائمه علیهم السلام بانکه خدای تعالی فرستاد
او را بسوی ایشان و ایشان اطاعت کردند او را و ائمه شهادت میدهند
بر امتها بانکه خدای تعالی فرستاد بر ایشان پیغمبران را و شهادت میدهند
از برای پیغمبر صلی الله علیه وآله بانکه او تبلیغ رسالت کرد بایشان نیز
و آنکه بعضی از ایشان اطاعت کردند و بعضی انکار کردند و همچنین شهادت
میدهد پیغمبر ما صلی الله علیه وآله از برای سایر پیغمبران و بر امتهای
ایشان بانکه پیغمبران رسانیدند رسالت پروردگار خود را بسوی
امتهای خود

نباشد گر یکی از آل اطهار　　　نمی ماند بگیتی هیچ دیار

در این خصوص اخبار بسیار از اهل بیت عصمت علیهم السلام صدور یافته
از آن جمله در کافی از سید العابدین مروی است که فرمود لولا ما فی الارض
منا لساخت باهلها یعنی اگر نبود کسی از ما در زمین هرآینه فرو میبرد اهل خود را

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که اگر امام برداشته شود
از زمین ساعتی موج در میآید زمین با اهل خود و از حضرت امام رضا
علیه السلام ماثور است که اگر خالی شود زمین در یکطرفة العین از حجتی هرآینه
فرو میبرد اهل خود را و بعضی گفته چون مقصود از ایجاد عالم القای
انسان کامل و امام عادل است که او خلیفه خداست در ارض چنانکه
مقصود از تسویه بدن نفس ناطقه است واجب است که خراب دنیا
با انتقال این انسان باشد چنانکه بدن بعد مفارقت نفس ناطقه از
آن بجهت آنکه حق تعالی نگاه نمیدارد عالم دنیویه مگر بواسطه او پس مادام
که انسان کامل در دار دنیا بود عالم محفوظ و خزائن الهی مضبوط باشد
چون ازین عالم منتقل شود بآن عالم و از دنیا مفارقت کند و مقیم در آخرت
گردد و در افراد انسانی کسی نماند که متصف بکمالات الهیه شود تا قائم
[illegible] گردد و حق تعالی [illegible] دنیا
باشد [illegible] است و معانی از آن خزانه بیرون برند و این بعض دنیویه
لاحق گردد بآنچه در خزائن اخروی است و کارخانه خزانه داری بآخرت افتد

[illegible]

در این زمان ز اولاد پیمبر　　بود قائم امام خلق و رهبر

جنابش هست خاتم اوصیا را　　چو جدّ امجد او انبیا را

شیخ صدوق باسناد خود از امام رضا علیه السلام از پدران خود روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود من سیّد [illegible]
که خلق کرده است خدای عزّ [illegible] میکائیل
و اسرافیل و حمله عرش و جمیع ملائکه [illegible]
شفاعت و حوض شریف [illegible]
[illegible]
و دو سیّد جوانان اهل جنت [illegible]
که طاعت ایشان طاعت من و معصیت ایشان معصیت من است
نهم ایشان قائم و مهدی ایشان است و در بعضی از روایات است
که تاسعهم قائمهم افضلهم قیل وفی روایة اعلمهم وافضلهم پس ازین خبر
معلوم می شود که آن حضرت اعلم و افضل از هشت امام پیش از خود است
و بعضی گفته در خبر است که الحسن والحسین سبطا رسول الله صلی الله

علیه

علیه و آله یعنی دو طایفه و دو قطعه از او بیند و در خبر است که الحسین سبط من الاسباط یعنی امتی از امتهاست در خیر و احتمال میرود که اراده شود از سبط قبیله یعنی منشعب می شود از او نسل آن حضرت و سبط درختی است که از برای آن شاخهای بسیار باشد

برین ائمه حجت بان نقبا بود منقول در آثار و اخبار

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که الامام منا لایکون الا معصوما ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة فتعرف ولذلک لایکون الا منصوصا و نص بر امامت ائمه طاهرین که عدد ایشان عدد نقباء بنی اسرائیل و شهور حول و حروف کلمه اخلاص است در آثار و اخبار بسیار آمده و ما در این مقام حدیثی از احادیث قدسیه بجهت تیمن و تبرک بلفظه نقل میکنیم کلینی روایت کرده است باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که پدر من بجابر بن عبد الله انصاری فرمود که مرا بسوی تو حاجتی است چه زمان سبک میباشد بر تو که خلوت کنم با تو پس سؤال کنم ترا از آن جابر عرض کرد هر وقت تو دوست داری

من اسامی الائمة علیهم السلام وهی علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی حسن م ح م و بقی اثنا عشر حرفا وهی ع ل ی ح س ن م و ج ف ر

پس آن حضرت خلوت کرد با او در بعضی از روزها پس فرمود ای جابر خبر بده
مرا از لوحی که دیدی آن را در دست فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله
و آنچه خبر داد باو تو را مادر من که در آن لوح مکتوب است جابر عرض کرد
اشهد بالله که من داخل شدم بر مادر تو فاطمه دختر رسول الله پس تهنیت گفتم
او را بولادت حسین علیه السلام پس دیدم در دست او لوح [illegible] گمان
کردم که از زمرد است و دیدم در آن نوشته سفیدی که شباهت داشت
بنور آفتاب پس گفتم پدر و مادرم فدای تو ای دختر [illegible] چیست این لوح فرمود
این لوح را هدیه کرده است خدا بسوی [illegible] و آنکه در او
اسم پدر و اسم شوهر و اسم دو فرزند [illegible] اوصیا [illegible] من است و
عطا کرد آن را پدر من بمن تا بشارت بدهد مرا باین جابر گوید پس آن صدیقه
آن لوح را بمن داد آن را خواندم و نسخه کردم پس پدر من یعنی حضرت باقر علیه
السلام بجابر گفت آیا از برای تست که عرضه نمائی آن لوح را بر من پس پدر من
با او بمنزل وی رفت و بیرون آورد صحیفه از پوست و پدر من باو فرمود
نظر کن در نامه خود تا بخوانم بر تو جابر نظر کرد در نسخه خود و پدر من خواند پس مخالف نبود

حرفی حرف را جابر گفت شهادت میدهم که من چنین دیدم در نوشته بود

در لوح بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره

وسفیره وحجابه ودلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم

یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین

ومدیل المظلومین ودیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر

عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد وعلی فتوکل انی

لم ابعث نبیا فاکملت ایامه وانقضت مدته الا جعلت له وصیا وانی فضلتک

علی الانبیاء وفضلت وصیک علی الاوصیاء واکرمتک بشبلیک

وسبطیک حسن وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت

حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد

وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة عنده وحجتی البالغة معه بعترته اثیب و

اعاقب اولهم سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبیه جده المحمود

محمد الباقر لعلمی والمعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی

حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه

[illegible]

[illegible]

تيحت بعده موسى فتنة حندس لان خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وان اوليائي
يسقون الكأس الاوفى ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي
فقد افترى علي وويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدي وحبيبي
وخيرتي في علي وليي وناصري ومن اضع عليه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع
بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح الى جنب
شر خلقي حق القول مني لاسرنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه
معدن علمي وموضع سري وحجتي على خلقي لا يؤمن به عبد الا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين
من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري
والشاهد في خلقي واميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والمعدن
لعلمي الحسن واكمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمين عليه كمال موسى وبهاء عيسى
وصبر ايوب فيذل اوليائي في زمانه وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس
الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ
الارض من دمائهم ويفشو الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقا بهم
ادفع كل فتنة عمياء حندس وبهم اكشف الزلازل وادفع الآصار والاغلال

الآصار جمع الاصر بالكسر أي الذنب الثقل منه

اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون قال عبد
الرحمن بن سالم قال ابو بصیر لو لم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک
فصنه عن غیر اهله وبعضی از علما گفته اند که این حدیث کفایت از کل میکند
واما قائل شدن بدیگران دون ایشان پس این مطلب از مراتب عقل و
نقل خارج است چه که تعیین امام چون تعیین رسول باید از جانب خدا باشد
هم از ایشان عیان شد پس معاجز که مختص ز کتب آنها هست عاجز
اگر کسی بخواهد رجوع بکتب مختصره مثل خرائج وجرائح وغیره یا بکتب
مبسوطه مثل بحار وغیره اینک بکند (شعر)

گر نویسم شرح آن بیحد شود   مثنوی هفتاد من کاغذ شود

لکن در این مقام یک معجزه از موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر می شود
ففی العیون بالاسناد عن علی بن یقطین قال استدعی الرشید رجلا یبطل به امر
ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام ویقطعه ویخجله فی المجلس فانتدب له رجل
معزم فلما احضرت المائدة عمل ناموسا علی الخبز فکان کلما رام ابو الحسن ع
رغیفا من الخبز طار من بین یدیه واستفز هارون الفرح والضحک لذلک

ثم لبث ابو الحسن علیه السلام ان رفع راسه الی [illegible]

حبس البخت و فقال له یا [illegible] فقال [illegible] تلک الصورة

كالقهم [illegible] من السباع فافترست ذلک المعزم [illegible]

علی وجوههم [illegible] علیهم [illegible] عقولهم خوفا من هول [illegible]

من ذلک [illegible]

ان [illegible] فقال ان کان عصا موسی علیه السلام ردت ما ابتلعته

من حبال القوم وعصیهم [illegible]

فکان ذلک [illegible] آنحضرت

امام رضا علیه السلام نسبت بحاجب مأمون که حمید بن مهران بوده

وقوع یافت و حکایت آن نیز در عیون مذکور است

و همچنین نظیر آن را برسی امام علی نقی علیه السلام نقل کرده

در ذکر بعضی از امور که متعلق است بمعاد

اگر پوسید تو را در خاک پیکر   نپوسید جزوی از آن تا بمحشر

در حدیث نبوی وارد است که حق تعالی انشا میکند نشاه آخرت را

بر عجب ذنب که باقی میماند از این نشاه دنیا و در روایتی است که همه

ز زند آدم میپوسد مگر عجب ذنب تمام شد بعضی نوشته‌اند که عجب بسکون

جیم استخوانی است که در پایین صلب و نزد عجز انسان است

و در قاموس ذکر شده که العجب بالفتح اصل الذنب و مؤخر کل شیء

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در قول حق تعالی فقلنا اضربوه

ببعضها مروی است که فرشته قطعه‌ای از آن عجز ذنب باشد که خلق شده است

از آن فرزند آدم و بر او ترکیب می‌شود هرگاه شود خلق تازه و بعضی

آوا کرده‌اند این را به آنکه کنایه است از صورت برزخیه که باقی است

بعد از موت و وجه در این کنایه آن است که صورت برزخیه بکمالات

آن آخر جزئی است که کسب کرده میشود از بدن عنصری پس [illegible]

که تعبیر شود از آن العجب ذنب که مؤخر بدن است و بدن قیام آن ازد

تناسخ کی بود در حشر ابدان
که اندر قالب خود میرود جان

یعنی در حشر جسمانی تناسخ لازم نمی‌آید زیرا که تناسخ حلول روح است در غیر

قالب خود و حشر جسمانی بحلول روح است در قالب خود چنانکه بعضی

زنادقه بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد چگونه روح مبعوث میشود

تلک الروح فی قالب کقالبه فی الدنیا فیأکلون ویشربون فإذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا الی غیر ذلک مادام [illegible]

وحال آنکه بدن پوسیده واعضای او متفرق گردیده پس عضوی
از آن بلدی است که خورده است آن را درندگان وعضو دیگر بلد دیگر
که پاره کرده است آن را هوام وجانوران گزنده وعضوی از آن خاک
شده وبا گل در دیوار بنا گشته فرمود آنکه او را ایجاد کرد از غیر چیزی
وتصویر نمود او را بر غیر مثالی که سابق بر او باشد قادر است بر آنکه
برگرداند او را چنانکه ابتدا کرده است او را سائل عرض کرد واضح
بفرما از برای من این امر را فرمود بدرستیکه روحها مقیمند در مکانهای خود
روح نیکوکار در روشنائی وگشادگی وروح بدکار در تنگی وتاریکی وبدن
خاک می شود چنانکه از خاک خلقت شده وآنچه بیرون انداخته اند آن را درندگان
وهوام از جوفهای خود از آنچه خورده اند وپاره کرده اند کل آن در خاک
محفوظ است نزد کسیکه مخفی نیست از او بقدر ثقل ذره در تاریکیهای
زمین ومیداند عدد اشیاء ووزن آنها را وبدرستیکه خاک صاحبان
روح بمنزله طلا است در خاک پس هرگاه زمان بعث شود بارانیده میشود
زمین باران نشور را پس منتفخ میگردد آن پس زنده می شود مثل زده شدن

نیک پس جدا میگردد خاک اثیر مثل جدا شدن طلا از خاک هر گاه
شسته شود باب و جدا شدن مسکه از شیر هر گاه زده شود پس جمع می شود
خاک هر قالبی بسوی قالب خود پس منتقل میگردد باذن خدای قادر بسوی
مکان روح پس بر میگردد صورتها باذن مصور مثل هیئت خود و داخل
می شود روح در آن پس چنین پیدا شد انکار نکند از خود چیزی

در ختم کتاب گوید

الا ای طالب حق [illegible] — که دل را وا رباند از معایب
بغیر از مذهب حق [illegible] — مذاهب ضلالت دان تمامی
محمد باد و [illegible] آل اطهار — ترا بس گر امان میخواهی از نار
بدینجا ختم این سامی کتابست — که گنج گوهرش خواندن صوابست

شعر

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه — چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

ونعم ما قال الشاعر بالعربية

اذا شئت ان ترضى لنفسك مذهبا — وتعرف صدق [illegible] النقل [illegible]

فرغ

فدع عنک قول الشافعی ومالک ... واحمد والمروی عن کعب الاحبار

ووال اناسا قولهم وحدیثهم ... روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

درینجا حدیثی بطریقی که شاعر مذکور گفته بجهت تیمن نقل میکنیم ختام کتاب

مسک باشد فی کتاب عیون الاخبار بالاسناد عن علی بن موسی الرضا

عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین

بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه وآله

عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال یقول الله

عز وجل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی

قد تم تألیف الکتاب بعون الملک الوهاب فی الواحد والعشرین

من شهر جمادی الاولی من شهور

سنه ۱۳۱۶

این نامه بنده گنه کار وذره بی مقدار امیدوار بآمرزش پروردگار وبه

برگزیدگان دادار تلمیذ مولانا الاجل الانبل العالم النحریر الافضل الاکمل

صاحب هذا الکتاب الذی ... محمد القدسی الحسینی ...

قد طفت فی تلک ... و ردد ... طرفی بین تلک ...

فلم ار الا واضعا کف حائر ... علی ذقن او قارعا سن نادم

اعلان بدانکه صاحب این کتاب مستطاب را یعنی عالم نحریر و حکیم بصیر
جناب شیخ مفید ایده الله تعالی النصیر تصنیفات و تالیفات بسیار در
انحاء علوم و اقسام فنون بالعربیه والفارسیه میباشد که تخمینا مسودات
و متفرقات آنها یک کرور می شود لکن اکثر آنها جمع آوری نشده و
من جمله از آنها آنکه جمع و تدوین کرده کتاب سفائن است که آن نظیر
کتاب خزائن فاضل نراقی ثانی میباشد و کتاب سید التصانیف بالعربیه
که ذکر سید از هر خلقی که بدست آمده در آن درج نموده و کتاب مطرح
الانظار بالعربیه که در آن اشعار معصومین علیهم السلام را جمع نموده و کتاب
احکام المساجد بالعربیه است و فرزند ارجمند او جناب شیخ عبد الحی
الملقب بصدر الشریعه حفظه الله تعالی نیز چند کتاب از مسودات و
متفرقات و مسموعات از ایشان مثل کتاب اساس الکمال و غیر آنرا
جمع نموده خدای تعالی توفیق قدردانی ایشان را بخلق خود عنایت
بفرماید والسلام و این چند بیت از دیوان ایشان نوشته شد

صاح بیاض الصباح منجلیا للعیون قوموا الدرک الفلاح یا ایها النائمون

وعجوا

وعجلوا بالصلوة قبل انقضاء الحیوة   کیلا تروا فی الوفاة ما منه تستوحشون

ولة ایضا

گفت معشوق ازل ای من نگر گفتم بچشم   گفت جز بر روی من مفکن نظر گفتم بچشم

ولة ایضا

کافر بکفر او رده رو مؤمن بایمان بلی   من بخیر از آن دوی هم همچنین هم زان بلی

تمت بالخیر بعون الله

بیاری حضرت باری عز اسمه و تعالی ذکره

این کتاب مستطاب در مطبع خورشید مطلع

محمدی واقع در شیراز صانها الله عن الاعواز بسعی

و اهتمام ناظم مطبعه جناب آقا محمد هادی انطباع یافت

سنه ۱۳۲۰

مگر بیچاره گامی کند با گستاخی   که بر نبی مصوری شترهبان تا باقی

مؤسسه رواج الاشراق
وقف خاص
کتابخانه عمومی
تاریخ ۱۳۶۱
دولت‌آباد کمره خمین

۲۹۷/۸۳
د
۲۱۶
ج
۱۳۲۰